

دو هزار

لغت

مؤسسه ملی مطبوعات امری

سنه ۱۲۷ بدیع

## مقدمه

۱ - این لغت نامه کوچک فقط شامل معانی دوهزار و یکصد و پنجاه لغت عربی مصطلح در آثار امری است و از این جهت ناقص میباشد زیرا لغات عربی که در الواح و آثار الهیه ذکر شده به مراتب بیشتر بوده و این تعداد عشری از اعشار آن محسوب است. معذک برای استفاده احباء این مقدار که تا بحال جمع آوری گشته در اختیار گذاشته میشود تا موقعی که فرهنگ های

کامل و جامع بوسیله فضلی امر تدوین گردد  
و یا همین مجموعه کوچک با تعداد بیشتری  
لغات عربی منتشر شود .

۲ - در این لغت نامه کوچک از

صرف افعال خود راری گردیده و گاهی فقط  
مصادر بعضی افعال ذکر شده است و کوشش  
گردیده که اگر جمع لغتی درج شده مفرد آن  
نیز در مقابلش نوشته شود و یا بعکس - و یا  
در بعضی موارد مؤنث یا مذکر آن لغت  
نیز قید گردد . مع هذا گاهی مفرد و جمع  
بعضی لغات علیحده در دو محل مختلف  
درج شده تا یافتن آن لغات موکول بدانستن  
جمع یا مفرد آن نباشد .

۳ - تمام لغات عربی این مجموعه



با اعراب نوشته شده تا بطور صحیح تلفظ گردد ولی در مورد معانی لغات باید دانست که در لسان عربی اغلب يك لغت دارای معانی متعدد و متفاوت است و در ترکیب با لغات دیگر معنای لغوی خود را از دست میدهد و به معانی خاص میآید . در این لغت نامه کوچک اغلب به ذکر يك یا دو معنای لغوی و معانی مصطلحه مفید برای مقاصد که در مناجاتها و السواح مبارکه آمده اکتفا گردیده و معذ لك برای پرهیز از سهو و خطا هر جا معنای اصطلاحی مخصوص به موضعی خاص ذکر گردیده در مقابلش حرف (ص) گذاشته شده است .

## مآخذ و منابع

- ۱ - لفت نامه های آخر بعضی کتب امری
- ۲ - المُنْجِد
- ۳ - منتهی الارب فی لُفَّةِ العرب
- ۴ - فرهنگ خلیلی

## الف

- |            |  |
|------------|--|
| ۱- آب      | پدر - جمع: آباء                            |
| ۲- آبار    | چاههای آب . مفرد : بئر                     |
| ۳- آباطیل  | سخنان بیهوده . مفرد : باطل                 |
| ۴- آباهر   | پره‌های مرغ - رگهای <sup>۲</sup> بزرگ متصل |
| ۵- آبتَر   | به قلب . مفرد : ابهر                       |
| ۶- آبتِهال | قطع شده - دم بریده                         |
| ۷- آبخر    | تضرع و زاری - دعا با حال تضرع              |
| ۸- ابداع   | دریاها . مفرد : بحر                        |
|            | انشاء - اختراع کردن - نو                   |

آوردن

تازه تر - جدیدتر - بی سابقه	۹- اَبْدَعُ
بدیهی تر - آشکارتر	۱۰- اَبْدَهْ
نیکان - خوبان	۱۱- اَبْرَارُ
تائید و تأکید کردن - محکم	۱۲- اِبْرَامُ
کردن - ثابت کردن	
شخص مبتلی به مرض پیسی	۱۳- اَبْرَصُ
طلای خالص	۱۴- اِبْرِيزُ
سوزن	۱۵- اِبْرَهْ
شجاعان - دلیران . مفرد :	۱۶- اَبْطَالُ
بَطْلٌ و مؤنث آن بَطْلَةٌ است .	
باطل کردن	۱۷- اِبْطَالُ
اهل مکه - ازالقاب رسول الله ص	۱۸- اَبْطَحِي
گُذْگُ و لال	۱۹- اَبْکَمُ
غصه ها - احزان . مفرد : تَرَجٌ	۲۰- اَتْرَاحُ

محکمی - مَتَانَت	۲۱- اِتْقَان
اعتماد - تَکِيه رَاشْتَن	۲۲- اِتِّكَال
تپه ها . مفرد : تَلّ	۲۳- اِتْلَال
کاملتر	۲۴- اِتْمَم
گناهان . مفرد : اِثْم	۲۵- اِثَام
بارهای سنگین . مفرد : اِثْقَال	۲۶- اِثْقَال
فلك نهم - کره نهار - عَالَم	۲۷- اِثِير
وجود (ص) - قَسْمَتی از فِضَائِی	
دور جو زمین (ص)	
استوار - مَحْکَم	۲۸- اِثْبَال
گناهکار	۲۹- اِثْم
تلخ	۳۰- اِجَاع
مهلت ها - پَایانِ عَمْرِهَا (ص)	۳۱- اِجَال
مفرد : اَجَل	

- ۳۲- اِجْتِبَار - شکسته بندی - استغناء بمسند  
از فقر
- ۳۳- اِجْتِرَاح - ارتکاب، گناه کردن - تقصیر کردن
- ۳۴- اِجْلَال - بزرگ شمردن - بزرگ داشتن
- ۳۵- اَجَلَه - اَجْلَاء بزرگان . مفرد : جَلِيل
- ۳۶- اَجْم - بیشه ها - نیستانها . جمع -
- الجمع : اَجَام . مفرد : اَجْمَه
- ۳۷- اَجْنَحَه - بالها - پرها . مفرد : جَنَاح
- ۳۸- اَجْيَال - نسلها - قرن ها - دوره ها .  
مفرد : جَيْل
- ۳۹- اَجِيح (مفرد) - شعله ور - شعله آتش
- ۴۰- اِحْتِلَال - وارد شدن - نازل شدن
- ۴۱- اَحْرَار - آزادگان . مفرد : حُرّ
- ۴۲- اِحْرَام - لباس طواف پوشیدن (ص)

۴۶- أَحْزَان

غصه ها . مفرد : حُزْن

۴۷- إِحْصَاءُ

شمردن

۴۸- أَحْقَابُ

سالها - مدت‌ها . مفرد : حُقْبُ ایمیل

۴۹- أَحْلَى

شیرین تر

۵۰- إِخَاءُ

برادری - دوست و برادر شدن

۵۱- إِخْتِبَاءُ

پنهان کردن - پوشاندن - مستور

نمودن

۵۲- أُخْدُودٌ

گودال مستطیل شکل . جمع :

أَخَادِيدُ (به معنای آثار شِـلَاقِ

نیز میباشد )

۵۳- أُخْرَىٰ وَ آخِرٌ

دیگر

۵۴- إِخْلَاءُ

دوستان . مفرد : خَلِیلٌ

۵۵- إِخْمَارٌ

ساکن و ساکت کردن - آتش‌راز

شعله و التهاب انداختن

۵۳- أَخْوَال رائی ها . مفرد : خال

۵۴- أَخْيَار نیکان - نیکوکاران

۵۵- أَرْعِيَاء پسرخواندگان . مفرد : دَعِيّ

۵۶- أَرْغَال جنگل ها . مفرد : دُغْل

۵۷- أَرِلَاء راهنمایان . مفرد : دَلِيل

۵۸- أَرْمَان ملازم - پا برجا

۵۹- أَرْنِي پست تر - نزدیک تر

۶۰- أَرْوَار - اِجْتِال دورها - قرن ها - سالیان بسیار

۶۱- أَرْهَار روزگاران . مفرد : دُهر

۶۲- أَرْهَم سیاه - پَرْمَشَقَت (مجازاً شدید)

۶۳- أَرِيم پوست - سفره

۶۴- إِزَاعَه فاش کردن خبر - انتشار دادن

خبر - خبرگزاری

۶۵- أَزْفَرَة - أَزْفَرَة خوش بو - بد بو - خوشبوتر



دامن ها . مفرد : زِلَّ	۶۶- اَزْيَال
کلمات بیهوده	۶۷- اَرَاَجِيف
بیوه زنان . مفرد : اَرْمَلَه	۶۸- اَرَامِل
عضو بدن ( اَرْبَاً اَرْبَاً = جدا جدا	۶۹- اَرْب
و عضو عضو )	
حاجت - مقصود	۷۰- اَرْب
برگشتن از دین - کفر	۷۱- اَرْتِدَاد
مضطرب شدن و لرزیدن	۷۲- اَرْتِعَاد = اَرْتِبَاع مضطرب شدن و لرزیدن
بالا رفتن - ترقی کردن	۷۳- اَرْتِقَاء
سیراب شدن ( ثلاثی آن رَوَى	۷۴- اَرْتَوَاء
است )	
ترسیدن - مضطرب و متحیر شدن	۷۵- اَرْتِيع
اطراف - نواحی - اکناف .	۷۶- اَرْجَاء
مفرد : رَجَاء	

مصائب . مفرد : رز

بندگان زرخرید . مفرد : رقیق

ماری خطرناک با خط و خال

سیاه که موث آن رُقْشَاء میباشد

ریشه - اصل درخت . جمع : اُرُوم

بادها . مفرد : ریح

تخت . جمع : اَرَائِك و اَرِيك

برطرف کردن - دور کردن

شدت و سختی و قحطی . جمع :

اِزْم و اَوَازِم

مهارها - زمامها . مفرد : زِمَام

کمرها . مفرد : اَزْر به معنای

کمر - پشت - قوت و قدرت

گلها . مفرد : زَهْر

۷۷- اَرزَاء

۷۸- اَرَقَاء

۷۸X- اَرَقْم

۸۰X- اُرُومَه

۸۱- اَرِيَاح

۸۲- اَرِيكَه

۸۳+ - اِزَالَه

۸۴X- اَزْمَه و اَوَازِمَه

۸۵۰- اَزْمَه

۸۶X- اَزور

۳۸X- اَزْهَار

روشن تر ( ۸۸ )	۸۸- اَزْهَر
بیشتر - زیاد تر	۸۹- اَزِيد
پایه	۹۰- اَسْ
افسانه های بی اصل و سخنهاي	۹۱- اَسَاطِير
بی مایه	
هفته ( ایام هفته )	۹۲- اَسْبُوع
دانشمند شدن - عالم شدن	۹۳- اِسْتَبْحَار
عوض کردن - تبدیل کردن	۹۴- اِسْتَبْدَال
دبیا - پارچه حریر - پارچه	۹۵- اِسْتَبْرَق
زری	
طلب آهستگی نمودن - آهسته	۹۶- اِسْتَبْطَاء
کردن	
به بندگی گرفتن - بنده خود	۹۷- اِسْتَبْغَاد
نمودن	

۹۸۵- اِسْتِنْسَار ( طَیْر ) مثل مرغ شکاری شدن -

مثل عقاب شدن

۹۹۶- اَسْر کامل - تمام - گلی

۱۰۰۰- اَسْفَار مسافرتها . مفرد : سَفَر

۱۰۱- اَسْفَار کتابها . مفرد : سِفْر

۱۰۲- اَسْفَل پائین تر

۱۰۳- اَسْفَل جَحِيم پست ترین طبقات جهنم

۱۰۴- اَسْمَر تیره رنگ - گندم گون

۱۰۵- اَسِن و اَسِنَه آب تفسیر یافته و فاسد - گندی

روشن تر

۱۰۶- اَسْنَى

۱۰۷- اُسُود شیران . مفرد : اَسْد

۱۰۸- اَسْوَد سیاه . مؤنث : سَوْدَاء

اندوه

۱۰۹- اَسْوَى

۱۱۰- اَشْرَاك دام ها - تله ها . مفرد : شَرَك

نواحی - اطراف	۱- اَشْطَار
شقی ها ( شَقِیٌّ = بدبخت - ضد سعید )	۱- اَشْقِیَاء
مکروه تر	۱- اَشْنَع
مشهورتر	۱- اَشْهَر
ماه ها . مفرد : شَهْر	۱- اَشْهَر
مرغوب تر - لذیذ تر	۱- اَشْهَن
انگشتان . مفرد : اَصْبَع	۱- اَصَابِع
غروب ها - بین عصر و غروب	۱- اَصَال
مفرد : اَصِیل	
بند و زنجیرها - بخشش ها و عطا یا . مفرد : صَفْد	۱- اَصْفَاد
خالص تر - صافتر	۱- اَصْفَى
برگزیدگان . مفرد : صَفِیٌّ	۱- اَصْفِیَاء

نواحی . مفرد : صُقِع

۱۲۲- أَصْقَاع <sup>اَصْقَاع</sup> <sup>شماره</sup>

مبدأ جاودانی - درخت و ریشه

۱۲۳- أَصْلٍ قَدِيمٍ

جاودانی

کر - ناشنوا

۱۲۴- أَصَمٌّ

دامادها

۱۲۵- أَصْهَارُ

رنده ها . مفرد : ضُلع

۱۲۶- أَضَالِعُ

گزند رسانیدن - زیان رسانیدن

۱۲۷- لِضَرَارٍ

زیانها - شدت ها . مفرد :

۱۲۸- أَضْرَارٌ

ضُرٌّ و ضُرٌّ و ضُرٌّ

شعله و ساختن - برافروختن

۱۲۹- إِضْرَامٌ

آتش زدن <sup>محرک</sup>

مطلبی را پیچیده و غامض گفتن

۱۳۰- إِضْمَارٌ

در ضمیر نگه داشتن

گری مرغ کوچکی است - یعنی

۱۳۱- أَطْرَقَ كَرِيٌّ

ای مرغ‌گری سر خود را بیائین  
بیاند از زیرا از تو بزرگتران  
هستند .

کوه‌ها . مفرد : طَوْدٌ

محکم‌تر - شدیدتر

پرنده‌ها . مفرد : طَائِرٌ

ناخن‌ها . مفرد : ظَفْرٌ وَظُفْرٌ

گرد و غبارهای شدید و سخت

مفرد : عِصَارٌ

بازگشت بحال و خلق اول

عذرخواستن - شکایت نمودن

عزت گذاشتن - احترام نمودن

ظلم و ستم

گوشه‌گیری - عُزْلَتٌ - در جای

۱- اَطْوَادٌ

۱۰- اَطْوَدٌ

۱۱- اَطْيَارٌ

۱۲- اَظْفَارٌ

۱۳- اَعَاصِيرٌ

۱۴- اِعْتَارٌ

۱۵- اِعْتِذَارٌ

۱۶- اِعْتِزَاذٌ

۱۷- اِعْتِسَافٌ

۱۸- اِعْتِكَافٌ

مانند مسجد برای عبادت مقیم

شدن

ناخوشی

۱۴۲- اِعْتِلَالٌ

ایرانیها ، مفرد : عَجْمٌ

۱۴۳- اَعْجَامٌ

گراسی تر

۱۴۴- اَعْزَّ

احترام - عزت

۱۴۵- اِعْزَازٌ

بازوها . مفرد : عَضُدٌ

۱۴۶- اَعْضَادٌ

تشنه کردن

۱۴۷- اِعْطَاشٌ

فرزندان - پاشنه پا . مفرد : عَقَبٌ

۱۴۸- اَعْقَابٌ

عموها . مفرد : عُمَّةٌ که بمعنای

۱۴۹- اَعْمامٌ

جمعیت کثیر نیز میباشد .

ارکان - پایه ها . مفرد : عَمُودٌ

۱۵۰- اَعْمِدَةٌ

گردن های مردم . مفرد : عُنُقٌ

۱۵۱- اَعْناقٌ

مهارها - لگام ها . مفرد : عِئَانٌ

۱۵۲- اَعْئَانَةٌ



یاران	۱۵۱- اَعْوَان
کج شدن - کجی	۱۵۲- اَعْوَجَاج
وسائل موسیقی و غناء . مفرد :	۱۵۳- اَغَانِي
اَغْنِيَه	
بخاک آلودگی	۱۵۴- اَغْبِرَار
و اَغْبَاءُ نادان ها - اشخاص کم هوش و	۱۵۵- اَغْبِيَاءُ
احمق . مفرد : اَغْبِيٌّ	
شاخه ها - فرزندان و فرزندزادگان	۱۵۶- اَغْصَان
ذکور شجره الهیه جمالقدم	
مفرد : اَغْصَن	
چشم پوشی کردن - پوشیدن	۱۵۷- اَغْضَاءُ
گوسفندان . مفرد : اَغْمٌ	۱۵۸- اَغْنَام
ای حسرت و افسوس	۱۵۹- اَفْئ
تهمت زننده	۱۶۰- اَفَاكٌ

قلوب . مفرد : فَوَّادٌ

فتوی دادن ( اَفْتُوا = فَتَوَى

دادند )

محتاج شدن - درویش گشتن

بزرگتر - با عَظَمَتْ تر

در نهایت زشتی و گِراهِت -

فطیع تر

تهمت - دروغ

کرانه - ناحیه

غروب کننده

معدوم کردن - هلاک کردن -

از بین بردن

شاخه ها - منتسبین به شجره

الهیه حضرت اعلی

۱۶۳- اَفْتَدَهُ

۱۶۴- اِفْتَاءٌ

۱۶۵- اِفْتِقَارٌ

۱۶۶- اَفْحَمٌ

۱۶۷- اَفْطَعٌ

۱۶۸- اِفْكٌ

۱۶۹- اُفُقٌ

۱۷۰- اَفْلٌ

۱۷۱- اِفْنَاءٌ

۱۷۲- اِفْنَانٌ

غروب کردن	۱۷۱- اَفُولُ
عُصَارَه خَشخَاش - تَرِيَاك	۱۷۴- اَفْيُونُ
نماز گزاری - بِرِپَا <sup>۲</sup> دَاشْتَن -	۱۷۵- اِقَامَه
دِوَام <sup>۳</sup> آوَرْدَن - رَاسْت <sup>۴</sup> وَمَعْتَدَل	
کردن	
زشت تر	۱۷۶- اَقْبَحُ
کسب کردن	۱۷۷- اِقْتِرَافُ
پیروی کردن - سَرْمَشَقِ گِرَفْتَن	۷۸- اِقْتِدَاءُ
بِهَم نَزْدِيك شدن	۱۷۹- اِقْتِرَانُ
چیدن میوه - بَر دَاشْتَن ثَمَر	۱۸۰- اِقْتِطَافُ
پیروی کردن - اَز پِي كَسِي يَا	۱۸۱- اِقْتِفَاءُ
چیزی رفتن	
كَاسَه هَاي بَزْرگ و كَوچَك آب	۱۸۲- اَقْدَاحُ
خوری . مَفْرَد : قَدَح	

سخت تر	۱۸۳+ - اَقْسَى
دورتر	۱۸۴ - اَقْصَى
نفوس مهمه معروفه - مراکز مهمه . مفرد : قُطْبُ	۱۸۵ x - اَقْطَابُ
ممالك - اطراف - جهات . مفرد : قَطْرُ	۱۸۶ - اَقْطَارُ
آنچه انسان میخورد و بدان زنده است . مفرد : قُوْتُ	۱۸۷ - اَقْوَاتُ
راست تر - محکومتر - واضحتر جگرها . مفرد : کِبِدُ	۱۸۸+ - اَقْوَمُ
ماده ای که مس را طلا میکند دستها - پنجه ها . مفرد :	۱۸۹ - اَكْبَارُ
کَفّ	۱۹۰ - اِكْسِيرُ
تاج	۱۹۱ - اَكْفُ
	۱۹۲ - اِكْلِيلُ

آستین ها . مفرد : كُمَّ	۱۹۲ - اَكْمَامُ
کور مادرزاد - بی عقل	۱۹۴ - اَكْمَه
لیوانها - گیلاسها - جامهای	۱۹۵ - اَكْوَابُ
بدون دسته . مفرد : كُوبُ	
دوره ها . مفرد : كَوْرُ	۱۹۶ - اَكْوَارُ
نعمت ها . مفرد : رَأَى وِ الْوَى	۱۹۷ - اَلْأَاءُ
منتسبین شجره مبارکه - عائله	۱۹۸ - اَلْأَلُّ اللّٰه
مبارك	
چیدن - برداشتن چیزی از	۱۹۹ - اَلتَّقَاطُ
زمین - بدست آوردن چیزی	
بدون زحمت	
توجه نمودن - به بازی مشغول	۲۰۰ - اَلتِّهَاءُ
شدن	
سوزش قلب از غصه	۲۰۱ - اَلتِّيَاعُ

کُفْر و بى دینى	۲۰۲- الحار
شديد تر - لجوج تر	۲۰۳- الد
مطلبى را با کنایه و رمز گفتن	۲۰۴- الفاز
مفرد: لَفَز یا لَفَز ( سخن	۲۰۵- الفاز
و کلام نشر ویا نظمی که معنایش	
پیچیده باشد - چیستان )	
روشن تر	۲۰۶- المَع = اَسْنَى
قصور و کوتاهى	۲۰۷- الو
پرچمها - ایالات و استانهای	۲۰۸- الویه
عراق . مفرد: لِوَاء	
خدای موجودات	۲۰۹- إِلَه الْأَسْمَاء
کنیزان - زنان خدمتکار . مفرد:	۲۱۰- اِمَاء
أَمَه	
بشدت امر کننده	۲۱۱- أَمَّار - أَمَّارَه

گوشه چشم ها - مجاری اشك	۲۱۲- اَمَاق
آمال - آرزوها . مفرد : اُمْنِيَه	۲۱۳- اَمَانِي
مالار - اصل شيشي . جمع :	۲۱۴- اُمَم
اُمّهات و اُمّات	
مادر جهان (منظور طهران است)	۲۱۵- اُمّ العالَم
اِخْتِلاَط	۲۱۶- اِمْتِشَاج
اِعْوِجَاج - كج بودن	۲۱۷- اُمّت
محکمتر	۲۱۸- اُمْتَن
محو کردن و از بين بردن اثر	۲۱۹- اِمْحَاء
نگهداری کردن - خودداری کردن	۲۲۰- اِمْسِيَاك
ديروز . جمع : اُمُوس	۲۲۱- اُمُس
بارانها . مفرد : مُطَر	۲۲۲- اُمَطَار
برگزیدگان - نفوس مورد اعتماد	۲۲۳- اُمْنَاء
مفرد : اُمِين	

( ۳۰ )

آرزو - تمنی <sup>۲۲۴</sup> اَمْنِيَه - امانی

دوات ( فارسی ) <sup>۲۲۵</sup> آمه

مهر دادن - تمیین مهر کردن <sup>۲۲۶</sup> اِمْهَار

کسی که بر اصل طبیعت بارآید <sup>۲۲۷</sup> اُمِّي

و سواد نداند

ظرف - کاسه . جمع : اَنِيه <sup>۲۲۸</sup> اِنَاء

جمع الجمع : اَوَانِي

قسمت هائی از روز یا تمام آن - <sup>۲۲۹</sup> اَنَاء

بردباری . مفرد : اِنِي

برگشتن به حال اول - مُتَنِبِه <sup>۲۳۰</sup> اِنَابَه

شدن - توبه کردن و روی بسوی

خدا نمودن - کسی را نایب

قرار دادن

زنها . مفرد : اِنْتِي <sup>۲۳۱</sup> اِنَات



مردم - خُلُق	۲۲- اَنَام
سرانگشتان . مفرد : اَنَمَلَه	۲۳- اَنَامِل
نفوذ و جریان آب	۲۴- اَنِبْشَاق
نمایندگی در مجلس شور - اجابت	۲۵- اِنْتِدَاب
مستی - بو کشیدن	۲۶- اِنْتِشَاء
فتوحات - موفقیت ها	۲۷- اِنْتِصَارَات
متممین تر - بدبو	۲۸- اَنْتَن
انجام دادن - وفا کردن بوعد	۲۹- اِنْجَاز
اطراف - جهات - مقصدها . مفرد : نَحْو	۳۰- اَنْحَاء
جدا شدن و دور شدن - تَرَك کردن	۳۱- اِنْحِيَاذ
ترسانیدن - اِعْلَام با تخويف	۳۲- اِنْذَار
چهارپایان . مفرد : نَعَم و نَعْم	۳۳- اَنْعَام

شکافته شدن	۲۴۴- اِنْشِقَاقٌ
بیهوش شدن	۲۴۵- اِنْصِغَاقٌ
فرورفتن در آب - داخل شدن	۲۴۶- اِنْغِمَاسٌ
غوطه ور شدن	
بینی . جمع : آنافٌ و اُنُوفٌ	۲۴۷- اَنْفٌ
شکافته شدن	۲۴۸- اِنْفِطَارٌ
انشقاق - شکافته شدن	۲۴۹- اِنْفِلَاقٌ
خلاص کردن - نجات دادن	۲۵۰- اِنْقَازٌ
روزها . مفرد : نَهَارٌ	۲۵۱- اَنْهَارٌ
رودها - جویبارها . مفرد : نَهْرٌ	۲۵۲- اَنْهَرٌ
سرگرم شدن - کوشیدن <sup>۲</sup> - فرو <sup>۳</sup>	۲۵۳- اِنْهَمَاكٌ
رفتن - غوطه ور شدن <sup>۴</sup>	
نام درختی است خوشبو (شجره <sup>۵</sup> )	۲۵۴- اِنْهَاسٌ

خوب - زیبا - پسندیده	۲۵۵- اَنِيقٌ وَاِنِقٌ
آه و ناله	۲۵۶- اَنِین
وقت - حین - زمان . جمع :	۲۵۷- اَوَانٌ وَاَوَانٌ
آونَه	
بت ها . مفرد : وِشَن	۲۵۸- اَوِثَانٌ
امراض - دردها . مفرد : وُجَعٌ	۲۵۹- اَوْجَاعٌ
دوستان . مفرد : وُدِّید	۲۶۰- اَوْدَادٌ
زمینهای پست و آبیگیر -	۲۶۱- اَوْدِیَه
رودخانه ها - دره های آباد	
مفرد : وَادِیٌ	
گلها . مفرد : وُورِدٌ	۲۶۲- اَوْرَادٌ
برگها - منتسبات به شجره	۲۶۳- اَوْرَاقٌ
الهیة . مفرد : وُورِقٌ	
گناهان - بارهای سنگین .	۲۶۴- اَوْرَارٌ

( ۳۴ )

مفرد : وِزْر

۲۶۵- اَوْسَاخ - اوفسار - کثافات - چرکها . مفرد : وُسْخ

۲۶۶- اَوْصِيَاء - جانشینان . مفرد : وُصِيّ

۲۶۷- اَوْضَار - کثافت ها - زشتی ها . مفرد :

وُضْر

۲۶۸- اَوْطَان - وطن ها

۲۶۹- اَوْعَر - راه دشوار - مکان سخت -

مهلتر - باعظمت تر - شدیدتر

۲۷۰- اَوْعِيَه مخزونه ظرفهای مستور و پنهان

۲۷۱- اَوْفَر - کامل و تمام و بدون نقص - زیادتر

۲۷۲- اَوْفَى - کاملتر - تمامتر

۲۷۳- اَوْقَاف - حبس مال و مصرف منافع برطبق

نیت وَقْف کننده . مفرد : وَقْف

۲۷۴- اَوْكَار - لانه های طیور . مفرد : وَكْر

۲۷- اَوْلَادِ اَفَاعِي بچه های مار - اژدهازادگان

( ۲۶ )

۲۷- اَوْلُو النَّهْيِ صاحبان عقل

۲۷- اَوْلِي النَّهْيِ صاحبان عقل - هیت و سحر

۲۸- اَوْلِيَّتِ برتری

۲۷- اِهْتِزَازِ نشاط - حرکت کردن از شدت

سرور

۲۸- اَهْدَابِ مژگان چشم - ریشه های جامه

یا پارچه . مفرد : هُدْب و

هُدْب

۲۸- اِهْرَاقِ خون ریختن

۲۸- اَهْلُ مَدِيْنَةٍ اَسْمَاءُ - مردم جهان و دنیا

۲۸- اَهْوَنُ آسان تر - سبک تر

۲۸- اِيَابِ برگشتن

۲۸- اَيَادِي دست ها

جمع یتیم — کسی که پدرش را

قبل از بلوغ از دست داده باشد

دیگری را بر خود ترجیح دادن

مختصر کردن — مختصر گفتن

انجام — اتمام

بر افروختن — آتش روشن کردن

بیدار کردن و برانگیختن و

هوشیار کردن

درخت تو در تو و در هم و

پیچیده

(به تثلیث میم) قسم به خدا

۲۸۶- ایتام<sup>۱۸</sup>

۲۸۷- ایثار<sup>۱</sup>

۲۸۸- ایجاز

۲۸۹- ایفاء

۲۹۰- ایقار

۲۹۱- ایقاظ

۲۹۲- آیکه

۲۹۳- اَیْمُ اللّٰهِ

« ب »

بیچارہ - فقیر	۱- بَائِس
قاطع - برندہ	۲- بَات
شمشیر بُرّان - بُرّان	۳- بَاتِر
ظاهر و آشکار - علت	۴- بَادِی
بیابان	۵- بَادِیَہ
بلند - مرتفع - عالی	۶- بَاذِخ
بخشنده	۷- بَاذِل
خالق - آفریدگار	۸- بَارِئ
سرآمد - برتر	۹- بَارِع
نورانی - روشن	۱۰- بَارِق

بزرگوار

تابان

۱۱- بازغ

شجاعت - قوت - خوف - عذاب

۱۲- بَأْس

(لَا بَأْسَ = مانعی نیست -

حَرَاجی نیست )

سختی - مَشَقَّت

۱۳- بَأْسَاء

بلند . مؤنث : بَأْسِقَة

۱۴- بَأْسِق = بازغ

شجاع

۱۵- بَأْسِل

گریان . جمع : بُكَات

۱۶- بَأْكِ

روشن - منور

۱۷- بَأْهِ = روشن

دوشیزه

۱۸- بَتُول

منتشر کردن

۱۹- بَثَّ

دریاها . مفرد : بَحْر

۲۰- بَحَار

وسط و میانه و داخل چیزی یا امری

۲۱- بَحْبُوحَة

پناهگاه - محل قرار و پناه -

۲۲- بُدَّ



چاره - گریز

آغاز بَدَع بَدَع بَدَع

۲۳- بَدَع

تغییر پذیرفتن حکم - پیدا

۲۴- بَدَأ

شدن رأی جدید در مقابل

رأی قدیم - شریعت - فروع

و احکامی که در هر دور تغییر

میکند .

خلق و ایجاد بَدَع بَدَع بَدَع

۲۵- بَدَع

بیابان

۲۶- بَر

صدق - صلاح - اطاعت -

۲۷- بَر

عطیه

گندم - صالح - خوب - صادق

۲۸- بَر

جمع : اَبْرَار

دور - برکنار - خالص . مفرد :

۲۹- بُرَاء

بَری

چنگالها و پنجه های درندگان

٣- بَرَاثِن

*talones*

مفرد : بُرْثُن

استخوانهای بندهای انگشتان

٤١- بَرَاجِم

مفرد : بُرْجُمَه

سرما

٢٢- بَرْد

نقاب - روپوش . جمع : بَرِاقِع

٢٣- بَرْقُع

کوه آتش فشان

٢٤- بُرْكَان

برقها

٢٥- بُرُوق

سرسبز - قد کشیده ( فارسی )

٢٦- بَرُومَنَد

بیابان داغ

٢٧- بَرْهُوت

زمان . جمع : بُرَه و بُرَهَات

٢٨- بُرْهَه

٢٩- بَری - بَرِیْئَه بی گناه . جمع : بَرِیْئَات

خلق . جمع : بَرَايَا

٣٠- بَرِیَه

تابش	٤٠- بَزْوَع
فرش	٤١- بَسَاط
شجاعت	٤١- بَسَالَت
رَمِين پهناور - مقابل مَرگَب	٤١- بَسِيْط
بینش‌ها - دانش‌ها . مفرد :	٤١- بَصَائِر
بَصِيْرَت	
آب دهان - خُدُو - تَف	٤١- بَصَاق
قطعه گوشت	٤٧- بَضْعَة
پیشوایان مسیحی - طبقه ای	٤٨- بَطَارِقَة
از خُدَام کلیسا . مفرد : بَطْرِيق	
مکه	٤٠- بَطْحَاء
ناسپاسی و غرور در اثر ثروت -	٥- بَطْر
غرور و سرمستی	
شدت - جرأت - هجوم	٥٠- بَطْش

برانگیختن - فرستادن	٥٢- بَعَثَ
پشه	٥٣- بَعُوضٌ
ستمکاران . مفرد : باغی	٥٤- بُغَاةٌ
ظلم - خیانت - طغیان - ستم	٥٥- بَغْيٌ
مطلوب - دلخواه - مقصود	٥٦- بُغْيَةٌ وَبَغْيَةٌ
جمع بُقْعَةٌ به معنی بجا و مکان	٥٧- بِقَاعٌ
مکان پر درخت	٥٨- بَقِيعٌ
بامدادان	٥٩- بُكُورٌ
آشکار کننده - واضح کننده	٦٠- بَلَّغٌ
اشخاص بی هوش و ذکاوت	٦١- بُلْدَاءٌ
شهرها . مفرد : بَلَدَةٌ	٦٢- بُلْدَانٌ
طلوع - ظهور	٦٣- بُلُوجٌ
مردم آبله و نادان	٦٤- بُلْهَاءٌ
دخترها . مفرد : بِنْتُ	٦٥- بَنَاتٌ

هلاکت - شقاوت	٦٦x - بوار
روشن - سرور بخش	٦٧ - بهاج
وسط	٦٨x - بهره
روشن - تابان	٦٩ - بهی
تاریک - تیره	٧٠ - بهیم
بیابان - بَر	٧١ - بیداء
چاه جمع آب	٧٢ - بئر
سفید - روشن	٧٣ - بیضاء
خرید - فروش ( اَضداد )	٧٤ - بیع
واضح - آشکار	٧٥x - بین
دلائل و پراہین محکم و متین	٧٦x - بینات
بی نظیر - بی مثل ( فارسی )	٧٧x - بیہمال

۱- تَائِبٌ

توبه کننده

۲- تَابُوتُ عَهْدٍ

صندوقی که احکام توراة را در آن

میگذاشتند

۳- تَأْنِیْمٌ

گناه کردن - به گناه منسوب

کردن

۴- تَالِیٌّ

بعدی - تابع

۵- تَانَقٌ

زیبا و خوب شدن - خوش

آمدن و لذت بردن از باغ و

بوستان

۶- تَأْوَهُ

آه کشیدن - شکایت کردن

تفسیر به باطن - از معنای

٥- تأویل

ظاهر خارج کردن *interpret*

١٥- تائیهین <sup>اللح</sup>

گمراهان - هالکین

٩- تبیل

انقطاع از دنیا بسوی خدا -

تضع و زاری کردن

٨- تبذ

پراکندگی - تفرق - تقسیم

٨- تبذ

بری نمودن - تزکیه کردن - به

١١- تبریر

نیکی و صداقت منسوب نمودن

١٢- تبلیل

مضطرب شدن

ظاهر نمودن - آشکار کردن

١٤- تبیان

معنی

پی در پی و دنبال هم آمدن

١٤- تتابع

جرعه جرعه و تدریجا آشامیدن

١٥- تجرع

پیراستن - توجه به حقیق

١٩- تجرید

داشتن - انقطاع

محدود کردن

ترساندن

سوزش - سوختن

تشویق کردن - برانگیختن

حزن و اندوه داشتن - محزون

شدن

پریشان کردن

فروتنی - افتادگی

بخاطر مرور کردن - خطور

خلق و خو گرفتن - آراسته شدن

ترسانیدن

تفکر و از روی عقل کار کردن

اشتباهکاری - ظاهر سازی -

١٧- تَحْدِید

١٨- تَحْذِیر

١٩- تَحْرِق

٢٠- تَحْرِیض

٢١- تَحْزِن

٢٢- تَحْذِیر

٢٣- تَخْشَع

٢٤- تَخْطُر

٢٥- تَخْلُق

٢٦- تَخْوِیف

٢٧- تَدْبِیر

٢٨- تَدْلِیس



بی حقیقتی

هلاک کردن

نام مرغی است (قرقاول)

بهم تیرانداختن - تهاجم - در

کاری در رنگ کردن - بهم پیوستن

ابرها

خاک مدفون

توقف و درنگ کردن

بالحن آهسته تلاوت کردن

لرزیدن - مضطرب شدن

محزون و اندوهگین شدن

پست شمردن - تحقیر کردن - سرد

کردن

شعله ور ساختن - نرخ نهادن

٢٩- تَدْمِیر

٣٠- تَدْرُو

٣١- تَرَامِی

٣٢- تَرْبِت

٣٣- تَرْبِص

٣٤- تَرْتِیل

٣٥- تَرْجَف

٣٦- تَرْح

٣٧- تَرْزِیْف

٣٨- تَسْمِیر

برگماشتن - چیره گردانیدن	٤٩- تسلیط
چشمه ای است در بهشت	٤٠- تسنیم
وسوسه ها - فریب ها	٤١+ - تسویلات
کم خواب شدن	٤٢+ - تسهد
چنگ زدن - گرفتن	٤٣- تشبث
پریشان ساختن - پراکندگی	٤٤- تشتیت
خیره میشود چشمها	٤٥- تَشْخُصُ الْاَبْصَارُ =
فریاد کردن - صدای تنفس	٤٩ ٨- تشهق
ضعیف ساختن	٤٦- تضعیف
صدا کردن چهارپایان - زرد کردن	٤٨- تصفیر
قربانی کردن	٤٩١- تضحیه
شامل شدن - در برداشتن	٥٠- تضمین
بوهای خوش (تضوع = منتشر شدن بوی خوش)	٥١٢- تضوعات

دست درازی کردن	١- تَطَاوُلُ
تنوع و گونه گون بودن	١- تَطَوُّرٌ
شکایت کردن	١- تَطَلُّمٌ
اختلاف داشتن - مَتَعَرِّضٌ و	٥- تَعَارُضٌ
مزاحم یکدیگر شدن	
بازو به بازو دادن - كَمَكٌ کردن	١- تَعَاوُدٌ
بوی خوش داشتن - بوی خوش	٥- تَعَبُّقٌ
دادن	
مجازات کردن - چوب زدن	٥- تَعْزِيرٌ
غسل دادن	٥- تَعْمِيدٌ
عمومی ساختن - منتشر کردن	٩- تَعْمِيمٌ
خواری و مشقت کسی را خواستن -	٩- تَعْنَتٌ
آزار رساندن - ایرادگیری و	
سؤال کردن	

حسرت و افسوس ( از اسامی روز  
قیامت )

۶۲۸- تَفَابِنُ

اختلاف داشتن

۶۳۸- تَفَايِرُ

بازگرداندن آب یا دوا در حلق

۶۴- تَفَرُّغٌ

و پراشك شدن چشم (تَفَرُّغَتْ

النفوس = جانها به لب رسیده

۶۵- تَفَمَسٌ

در آب فرو رفتن - غوطه ور

شدن - در آب فرو بردن

۶۶- تَفَنَّى

آواز خواندن

باز و گشوده شدن - شگفتن

۶۷- تَفْتَحُ

گل

۶۸- تَفْدِيهِ

فدا کردن

دقت کردن

۶۹- تَفَرَسٌ

گفتن - لب گشودن

۷۰- تَفْوَهُ

بوسیدن دست یا روی	۷۱ - تَقْبِيلٌ
وارونه کردن - واژگون کردن	۷۲ - تَقْلِيْبٌ
چیدن ناخن	۷۳ - تَقْلِيْمٌ
راست کردن کج - سالنامه	۷۴ - تَقْوِيْمٌ
پوشاندن عقیده	۷۵ - تَقْيِيهٌ
زیاد شدن - فراوان شدن	۷۶ - تَكَاثُرٌ
غلظت - زیادت	۷۷ - تَكَاثُفٌ
گدائی	۷۸ - تَكْدِيٌّ
اعتماد و تفویض	۷۹ - تَكْلَانٌ
ایجاد کردن	۸۰ - تَكْوِيْنٌ
برخورد و تلاقی (يَوْمُ التَّلَاقِ) =	۸۱ - تَلَاقٌ
رستاخیز	
ریاکاری - اشتباهکاری	۸۲ - تَلْبِيْسٌ
آمد و رفت - سرایت کردن -	۸۳ - تَلْجُلُجٌ

## نفوذ کردن

معنائی را با اشاره فهماندن

تلویح - ۸۶۸

شعله ور شدن

تلهب - ۸۵

محزون شدن - حسرت خوردن

تلهف - ۸۶

امتحان - آزمودن

تمحیص - ۸۷۸

پاره پاره ساختن

تمزیق - ۸۸

چنگ زدن

تمسك - ۸۹

پاك کردن - زائل کردن -

تمسیح - ۹۰۸

دست کشیدن روی چیزی

توانا بودن - دارا بودن - توانا

تمکین - ۹۱

کردن

بخود پیچیدن از شدت در دریا

تململ - ۹۲

اندوه

مالك شدن - مالك کردن

تملیك - ۹۳

تهیه مقدمات کار - صاف کردن	۹- تمهید
راه برای انجام کار	
یوم : روز قیامت ( ص )	۹- تناد
مخالفت داشتن	۹- تناقض
آگاهی	۹- تنبه
پاک و خالی و خالص کردن	۹- تنقیه
وارونه کردن	۹- تنگیس
آه و ناله کردن	۱- تنهد
سستی و فتور و قصور	۱- توانی
محکم کردن	۱۰- توشیق
از درد نالیدن - بیقراری	۱۰- توجع = تملج
شدت اشتیاق - شوق	۱- توق
برافروختگی - شعله و ساختن	۱۰- توقد
زمامداری	۱- تولیت

۱-۷- تهانی

تهنیت ها

۱-۸- تهجم

هجوم کردن - حمله کردن

۱-۹- تیار

موج دریا

۱۱- تین

انجیر

۱۲- تیول

ملك واگذاری ( ملك وآب یازمینى

که دولت یاپادشاه به کسی

واگذار میکرد که از درآمد آن

زندگی کند )

۱۳- تیه

گمراهی ( بیابانی که در آن

سرگردان و گم شوند )



« ش »

سوراخ کننده	۱- ثاقب
هشتم - هشتمین	۲- ثامن
جاری - ریزش کننده - باران	۳- شجاج
شدید	
پستان	۴- ثدی
خاک - زمین	۵- ثری
روباهان . مفرد : ثعلب	۶- ثعالب
اژدها - ماربزرگ . جمع : ثعابین	۷- ثعبان
مرز و حد - دندانهای نیش -	۸- ثفر
دهان . جمع : ثفور	

دو عالم

٩- ثَقَلَيْنِ

اعتماد و اطمینان - مورد

١٠- ثِقَةٌ

اطمینان . جمع : ثِقَات

مرد زیرک و چالاک

١١- ثَقِيفٌ

مادری که فرزندش مرده - مادری

١٢- ثَكْلَى وَثَكُولٌ

که فرزندش بسیار بمیرد

دوسوم - دوثلث

١٣- ثَلْثَانِ

دسته - جمعیت

١٤- ثَلَاثَةٌ

هیجده

١٥- ثَمَانِي عَشْرَ

"

١٦- ثَمَانِي عَشْرَةَ

"

١٧- ثَمَانِيَةَ عَشْرَ

هشتاد

١٨- ثَمَانِينَ

"

١٩- ثَمَانُونَ

میوه . جمع : ثِمَار جمع الجمع : اَثْمَار

٢٠- ثَمْرٌ وَثَمَرَةٌ

(۵۷)

۱۱- شِیَابِ . لِبَاسِهَا . مَفْرُودٌ : ثَوْبٌ

## « ج »

ظالم - ستمکار	۲۳۱- جَائِر
برزانوشسته - زانوزده	۲۳۲- جَائِيَه
دل - اضطراب دل	۲۳۳- جَاش
که هرچه در جلودارد میبرد ( سیلی	۲۳۴- جَارِف (سیل جَارِف) - سیل بنیان کن (سیلی
نشسته	۲۳۵- جَالِس
در آن جمع میشوند . جمع: جَوَامِع	۲۳۶- جَامِع (مسجد) - مَسْجِدِي که جمعه مؤمنین
گرسنه	۲۳۷- جَائِع
گودال - چاه عمیق	۲۳۸- جُب

- ۴۰- جَبَان - بسیار ترسو
- ۴۱- جِبْت - بُت - فریبنده ( شیطان )
- ۴۲- جَبْرُوت - عالم قدرت و عظمت
- ۴۳- جَبین - پیشانی
- ۴۴- جَحْد - انکار کردن - منکر شدن
- ۴۵- جَحْوَد - مَنِكِرٌ
- ۴۶- جَحِيمٌ - جهنم
- ۴۷- جَدِّبَاءٌ - زمین بایر
- ۴۸- جَدَثٌ - قَبْرٌ - مَدْفِنٌ - گور. جمع: اَجْدَاثٌ
- ۴۹- جَدِيدَانٌ - شب و روز
- ۵۰- جَذْبَانٌ - مجذوب
- ۵۱- جَذْوَةٌ وَجَذْوَةٌ - شعله آتش - اخگر
- ۵۲- جَذِيبٌ - جذب کننده - کشاننده
- ۵۳- جَرَاثِمٌ - ریشه ها - اصل ها - عناصر

اولیه . مفرد : جَرثومَه

٤٤- جَرَّار (جَیشِ جَرَّار) = سپاه بنیان کن - لشکر

انبوه

٤٥x- جَرثومَه جَرَّارُ اصل و ریشه - خاک دورد رخت -

انگل و میکرب

٤٦x- جَرَح زخم . جمع : جَرُوح و أَجْرَاح

٤٧x- جَرزَه و جَرزَه و جَرزَه = زمین های شور زار

٤٨x- جَریرات گناهان . مفرد : جَریرَه

٤٩x- جَزال زیاد شدن - فراوان شدن - بزرگ

شدن

٥٠- جَزیل بزرگ - زیاد

٥١- جَسور دلیر - بی باک

٥٢- جَعَد گیسو - زلف

٥٣x- جَلا هویدا و آشکار شدن - از شهری

یامطلکتی به شهر دیگر رفتن	
روپوش - لباس گشاد . جمع :	٥٤ - جَلْبَاب
جَلَابِیب	
پوست ها . مفرد : جِلْد	٥٥ - جُلُود
کاسه های سر . مفرد : جَمِجْمَه	٥٦ - جَمَاجِم
جمعیت زیاد	٥٧ - جَمِغْفِیر
آتش - اخگر . جمع : جَمْرَات	٥٨ X - جَمْرَه جَمْرَه
اسب سرکش - تیز رو	٥٩ X - جَمُوح
اکثریت مردم - جماعت مردم	٦٠ - جَمْهُور
درگاه - آستانه - پیشگاه -	٦١ - جَنَاب
ناحیه	
بال و پر	٦٢ - جَنَاح
گناه - مسئولیت	٦٣ X - جُنَاح
بهشت - باغهای مشجره مفرد :	٦٤ - جَنَان

## جَنَّتْ

قلب<sup>٢</sup> - تیرگی شب - امر پنهان

٦٥٨ - جَنَان

جمع : أَجْنَان

يك قسمت از شب - ناحیه -

٦٦٨ - جَنَحٌ وَجَنَحٌ

کناره، راه

لشکر

٦٧٧ - جَنْدٌ

لشکرها

٦٨٨ - جَنْوُدٌ

میوه رسیده - تازه چیده

٦٩٨ - جَنْبٌ وَجَنْبٌ

همسایگی - پناه - نزدیک

٧٠٨ - جَوَارٌ

اعضاء بدن مخصوصاً دست و پا -

٧١٨ - جَوَارِحٌ

کاردها - حیوانات و پرندگان

شکاری . مفرد : جَارِحَةٌ

وسط شب

٧٢٨ - جَوْشٌ

رفت و آمد و خود نمائی کردن -

٧٣٨ - جَوْلَانٌ



تاخت و تاز

٧٤- جَوْهَرَةٌ فَرِيدَةٌ عَصْمَاءُ = دَرِیْگانه نا سفته

٧٥- جَوَى شَدَت حزن و اندوه - دوری و

فِراق

آشکارا

٧٦- جَهْرَةٌ

نادان . جمع : جُهَلَاءُ

٧٧- جَهْوَلٌ

گَریبان - یقه

٧٨- جَبِيبٌ

پاك - نیکو - برگزیده

٧٩- جَبِيْدٌ

لشکر . جمع : جَبُوْشٌ

٨٠- جَبِيْشٌ

مردار - جسد گندیده . جمع :

٨١- جَبِيْفَةٌ

أَجْيَافٌ و جَيْفٌ

## « ح »

نگهبان . جمع : حراس	۸۲ حَارِس
هرگز نه - ابداً	۸۳ حَاهَا وَكَلَّا
پای برهنه - بدون کفش	۸۴ حَافِي الْأَقْدَامِ
سیاه - تیره	۴۴ حَالِك
شکرگزار - حمدگو	۵ حَامِد
پشتیبان	۶ حَامِي وَحَامِيَه
عشق - دوستی - مار	۷ حُبَاب
شبنم - حباب شیشه ای	۸ حُبَاب
دام ها . مفرد : حِبَالَه	۹ حِبَائِل
زنان حامله . مفرد : حَبْلِي	۱۰ حَبَالِي

\* ۱۱ حَبْرٌ - حَبْرٌ دانا - دانشمند . جمع : أَحْبَارٌ

۱۲ حَبْرٌ عَظْمٌ رئیس روحانی مسیحیان

۱۳ حَبْلٌ ریسمان . جمع : حَبَالٌ

۱۴ حَبْلٌ مَمْدُودٌ ریسمان کشیده و دراز

۱۵ حَتٌّ برانگیختن - تحريك و تشويق

کردن

۱۶ حِجَازٌ عربستان

۱۷ حُجْبٌ پرده ها . مفرد : حِجَابٌ

۱۸ حُجَبَاتٌ پرده ها

۱۹ حَجْرٌ زَاوِيَةٌ سَنَكٌ اساس

۲۰ حُجْرٌ - حُجْرٌ دَامَانٌ - پناه - آغوش - كنف

حمایت

۲۱ حَجْرٌ عقل - منع - ممانعت از تصرف

کسی در اموال خود

اطاق - خانه . جمع : حَجَرَاتِ وَدَا	حجره ٢٢
مانع شدن	حجز ٢٣
فطانت - عقل	حجی ٢٤
سزاوار - شایسته	حجی ٢٥
لباس عزا پوشیدن - برنده	حدار ٢٦
تیز ( شمشیر ) تیز فهم و سریع	
الْفَضْب . مفرد : حُدَيْدٌ	
گویشفت - شهرت شهر موصل	حدا ٢٧
تعالیم و دستورات	حدود ٢٨
تند و تیز . جمع : حِدَارٌ	حدید ٢٩
باغ - مرغزار یا درخت . جمع : حِدَائِقُ	حَدِيقَه ٣٠
ماهرها . مفرد : حَازِقٌ	حذاق ٣١
کفش - نَعْلَيْنِ . جمع : أَحْذِيَةٌ	حذاء ٣٢
حرکت	حراك ٣٣

جنگ . جمع : حروب	٤٤ حَرْب
جانور آفتاب پرست	٤٥ حَرْبَاء
نا امید	٤٦ حَرْمَان
گناه - اعتراض	٤٧ حَرْج
پناهگاه - (دعای حفظ)	٤٨ حِرْز
حفظ کردن - پناه دادن	٤٩ حَرَز
سوزاندن	٤٠ حَرَق
جای امن - قرقگاه - دامن - زوجه	٤١ حَرَم
عزت - احترام - حرام بودن	٤٢ حَرْمَت
پیشگاه - قرقگاه	٤٣ حَرِيم
اندوهگین - غمگین	٤٤ حَزِين
حسودان . مفرد : حاسد	٤٥ حَسَاد
تیزی شمشیر - شمشیر برنده	٤٦ حَسَام

شرافت - نجابت خانوادگی	٤٧ حَسَب
جهنم - عذاب و آتش - حساب	٤٨ حَسْبَان
ضعف چشم - تعب	٤٩ حَسْر
ریگ - سنگریزه	٥٠ حَصَاة
قلعه . جمع : حصون	٥١ حِصْن
مردی که بازن آمیزش نکرده	٥٢ حُصُور
جای محکم و استوار و منیع	٥٣ حِصِين
پرستاری و دایگی طفل و	٥٤ حِضَانَت
مواظبت	
پیشگاه	٥٥ حَضْرَت
آغوش - دامان - سینه و	٥٦ حِضْن
قسمت بین دو بازو	
پستی	٥٧ حَضِيف
تنزل کردن - فرود آوردن -	٥٨ حَطَّ

پائین آمدن قیمت	٥٩ حُطَب
چوب خشک - کنده	٦٠ حُظَائِر
باغها یا زمین های محصور - خوابگاه گوسفندان . مفرد :	
حَظِيرَه ( حَظِيرَةُ الْقُدْس = بهشت )	
گودال ها . مفرد : حُفْرَه	٦١ حُفْرَات
جمعیت - جشن	٦٢ حَفْلَه
نوه	٦٣ حَفِيد
صدای برگ درختان	٦٤ حَفِيف
کینه ورز	٦٥ حَقُوْد
عقل - علم - بردباری - فلسفه	٦٦ حِكْمَة
کلام موافق	
قسمتی از زمین مکه که جزء حرم نباشد .	٦٧ حِجْل

شیرین بودن - شیرینی

۶۸ حَلَاوت

هم قسم شدگان - هم عهد

۶۹ حَلْفَاء

شدگان

تراشیدن موی سر

۷۰ حَلَق

زیورها - آرایش‌ها . مفرد : حُلَّة

۷۱ حُلَل

وارد شدن - داخل شدن

۷۲ حُلُول

حرم ( محلی که از آن  
حمایت و دفاع شود )  
حرم - حرم

۷۳ حِمَاء - حِمَى

حفظ‌کنندگان . مفرد : حَامِي

۷۴ حِمَاة

مرگ

۷۵ حِمَام

کبوتر . جمع : حِمَامَات

۷۶ حِمَامَه

۷۷ حَمْرَاء - حَمْرَه = سرخ

بره - گوسفند - اسم ماه اول بهاء

۷۸ حَمَل

حمل‌کنندگان . مفرد : حَامِل

۷۹ حَمَلَه



شراب - برافروختگی و مستی	۸۰ حُمَيَّا
از شراب - شدت و اول خشم و غضب	
صدایق - خویش و دوست - آب	۸۱ حَمِيمٌ
دَآغ - آب <sup>۴</sup> سرد - گرما <sup>۵</sup> - باران <sup>۶</sup>	
نافع بعد از گرمای زیاد	
بسیار تلخ ( تلخی شدید )	۸۲ حَنْظَلٌ
مهربان <sup>۱۶۸</sup> - شفق	۸۳ حُنُونٌ
آه و ناله و زاری	۸۴ حَنِينٌ
ناصِر - ناصِح - یار	۸۵ حَوَارِيٌّ
گناه	۸۶ حَوْبَةٌ - حَوْبَةٌ - حَوْبَةٌ
زن سیاه چشم - زن بهشتی	۸۷ حَوْرَاءٌ
زنهای بهشتی	۸۸ حَوْرِيَّاتٌ
( مصدر حَاَزٌ ) منضم شدن -	۸۹ حَوَزٌ

رسیدن - نائل شدن

(مصدر) دور چیزی گردیدن -

۹۰۶ حوم

گرد چیزی گردیدن

زنده

۹۱ حى

حوض های آب

۹۲۸ حياض

ماهی ها . مفرد : حوت

۹۵ حيتان

شیر

۹۴ حيدر

مکان - نشئه - محیط - عالم

۹۵۴ حيز

۹۶۲ حيطان - حياط = دیوارها - باغهای

که دورش دیوار باشد . مفرد :

حائط

حیات - زندگانی - جاندار

۹۷ حيوان

( انسان و حیوان )

ماری که پوستش خالهای سفید و سیا

۹۸ حيه رقطاء

دارد

# «خ»

- ۱ خائب *جول* نا امید
- ۲ خائض فرو رفته - دخالت کننده
- ۳ خاتم ختم کننده - آخر - انگشتری
- ۴ خادعین فریبندگان
- ۵ خاسر زیانکار - زیان رسیده
- ۶ خافق *حرآ* در حرکت - در اهتزاز (پرچم) در
- طپش (دل) غروب کننده (ستاره)
- ۷ خافقین و خافقان = مشرق و مغرب
- ۸ خافی پنهان و پوشیده - پری . جمع:
- خوافی

خاله ها	٩ خالات
گذشته - زمان قبل - گذرنده	١٠+ خالیه
مردم غافل و بیخبر - ساکن و خاموش و بی شمر	١١ x خامدُون
خراب - منهدم	١٢+ خاویه
خیمه ها - خرگاه - سراپرده ها	١٣+ خبَاء
مهر	١٤ ختم
رخساره - گونه . جمع : خُدود	١٥ خدّ
کجاوه ها - گاری ها . مفرد :	١٦ x خدور
خُدُر به معنای پرده و چادرو پرده ای که برای زنان و دختران در یک طرف خانه میزنند میباشد .	
خِفَت - خواری	١٧ x خذلان
گرمهای زمین	١٨ خراطین

پاره کردن	۱۹ خرق
پره - گوسفند	۲۰ خروف <sup>حرف</sup>
(مصدر خُرَّ جُ خُروراً) سجده	۲۱ خور
کردن و سر ب خاک آستان نهادن	
صدای جریان آب - خُرخر خفته	۲۲ خریر
مروارید سوراخ نشده - دوشیزه	۲۳ خریدَه
شخص نارسیده . جمع : خُرر	
حریر - پوست نرم حیوانی بنام	۲۴ خز
خز	
گنج ها . مفرد : خزینه و خزانَه	۲۵ خزاین
ظرف گلی - سُفال	۲۶ خزف
زیان - ضرر - گمراهی	۲۷ خسران
گرفتگی ماه	۲۸ خسوف
و و	
چوب . جمع : خشب	۲۹ خشب

فروتنی - اطاعت و فرمانبرداری

۴۳ خُشوع

بیم - ترس

۴۴ خُشِیَّت

صفات پسندیده - رفتار نیکو

۴۵ خُصَال

دشمن

۴۶ خُصْم

بسیار دشمن . جمع : خُصَمَاءُ

۴۷ خُصِیم

رنگ سبز - سبزی - تیرگی

۴۸ خُضْرَت

رُذْكَ - نرمی و نازکی

تروتازه - باطراوت

۴۹ خُضِل

دریای ژرف - عظیم<sup>۲</sup> - جمعیت<sup>۳</sup>

۵۰ خُضْم

انبوه - آقا<sup>۴</sup> - بردبار<sup>۵</sup> - بسیار<sup>۶</sup>

بخشنده

کار بزرگ - گرفتاری - ابتلاء<sup>۱</sup>

۵۱ خُطْر

بلیات سخت ( کار بزرگ و خطیر )

۵۲ خُطُوب

گام - فاصله بین دو قدم . جمع :

۵۳ خُطُوهُ

و ن  
خَطَوَاتُ

سرزمین - اقلیم	۴۱- خَطَّة
بزرگ - مهم	۴۲- خَطِير
پنهانی	۴۳- خُفَاء
تواضع و فروتنی - وقار و آرامی	۴۴- خُفْصُ جَنَاح
اسرار دل - رازهای قلب (اعماق قلب )	۴۵- خُفَيَاتِ سِرِّ
وسط - میان	۴۶- خِلَال
لباسهای تازه - خِلْفَت ها - بخشش ها	۴۷- خِلْع
از کار برکنار کردن	۴۸- خَلَع
پشت سر	۴۹- خَلْف
دوست ( لقب حضرت ابراهیم )	۵۰- خَلِيل
زمینهای پردرخت . مفرد : خُمَيْلَه	۵۱- خُمَائِل

شراب و مُسْکِر - مایه زدن به خمیر	۵۲- خُمُر
پوشاندن و پنهان نمودن	
خاموش شدن - فروکش کردن	۵۳- خُمُود
شعله آتش	
پژمردگی - افسردگی - گمنامی	۵۴- خُمُول
فریبنده - باطل را حق جلوه	۵۵- خُنَّاس
دهنده - شیطان	
انگشترها ( با حَك نام یا بدون آن ) . مفرد : خَاتَام و خَتَم	۵۶- خَوَاتِیم
صدای گاو	۵۷- خَوَار
تیرهای رها شده به مقصد .	۵۸- خَوَاطِیف
مفرد : خَاطِیف	
پره‌های ریز پرنده ( در مقابل قوادم )	۵۹- خَوَافِی
سفره - میز غذا خوری	۶۰- خَوَان



کاهن - پیشوای مسیحی	۶۱ خورِی
فرورفتن	۶۲ خَوْض
سراپرده ها . مفرد : خیمه	۶۳ خِیام
ناامیدی - زیان کاری	۶۴ خِیبت
برگزیدگان مردم از نظر اخلاق و	۶۵ خیره
اعمال - افضل مردم	
رشته	۶۳ خِیْطُ الْاِسْتِواءِ = خط و حد اعتدال - رشته
اعتدال	

دعا  
دعا کننده  
دعا کننده

۱- دَاءُ - درد و مرض

۲- دَابَّ و دَابَّة - حیوان رونده و باربر

۳- رَأْب - عادت - کار - جوی - شَأْن

۴- دَابِر - دنباله - اثر - نسل

۵- دَار - دنیا - خانه - درخت

۶- دَارُ الْبَوَارِ - جهنم - محل هلاکت

۷- دَارِین - دنیا و آخرت

۸- دَاعِین - دعا کنندگان

۹- دَاعِی و دَاعِیَه سبب . جمع : دَوَاعِی

۱۰- دَاعِی - کسی که مردم را به دیانت یا

مسلكى جديد دعوت كند .

جمع : رُعاة

فواره زننده - جهنده

پست - بيمقدار - حقير

۱۱- رافق  
۱۲- راني  
۱۳- راهي - راهيه = باهوش - زيرك . جمع :

دواہ

سختى و بلاى بزرگ - كار

سخت و دشوار . جمع : دواهي

پرحيله و فريب

نقب از راه زيرزمين - سرداب

كسى كه منتسب بقومى باشد و

از آنها نباشد . جمع : دُخلاء

جعبه كوچك جواهر

زره

۱۴- راهيه

۱۵- رُجال

۱۶- رُخمه

۱۷- رُخيل

۱۸- رُج

۱۹- رُرع

دُرکات - درجات پست به پله های که

بطرف پائین می رود ( در مقابل

درجات )

دُرهره - ستاره های چشمک زننده -

دُرخشان

دُرّی - دُرّیات = تابنده - دُرخشنده

دُسائِس - مکرها - فریب ها . مفرد : دُسیسه

دُساتیر - فرمانها - سرمشق ها - دُستورها

دُسکره - مزرعه - صومعه - ده بزرگ

دُعائِم - ستون ها - پایه ها . مفرد : دُعامة

دُغَل - بیشه پردرخت . جمع : اَدغال

دُفّ - دایره و آلت طرب

دُفّ - به نرمی و آهستگی راه رفتن

دُفّر - بوی بد دهان و زیر بغل

بدبو - گندیده	۴۱ - دُفْرَاءُ
ناز و غمزه کردن - وقار	۴۲ - دُلال
تاریک و ظلمانی	۴۳ - دُلمَاءُ
خونها . مفرد : دُم	۴۴ - دِمْءٌ
ویرانی - خرابی - هلاکت	۴۵ - دُمَارٌ
تکلم با غضب - غرش	۴۶ - دُمْدَمَةٌ
اشکها . مفرد : دُمْعٌ	۴۷ - دُمُوعٌ
پستی - لثامت	۴۸ - دُنَائَتْ
خمره ها - خم ها . مفرد : دُنٌّ	۴۹ - دُنَانٌ
پلیدی - چرک - ناپاکی . جمع :	۵۰ - دُنَسٌ
اُدُنَاسٌ	
اسباب - موجبات . مفرد :	۵۱ - دُوَاعِيٌّ
دَاعِيَةٌ	
درخت بزرگ و پرشاخه	۵۲ - دُوَحَةٌ

## دینے ( ٨٤ )

زیرکی	٤٢ رُہاء
جام پر	٤٤ x رِہاق
امتدار زمان - روزگار - عصر	٤٥ رُہر
شدید - تاریک = تاریک	٤٦ رُہماء - اُدْہم
روغن	٤٧ رُہن
قاضی - قہار - حاکم	٤٨ x رُپان
ریباج - ریباجہ - ریباجہ = مقدمہ و	٤٩ رِیباج
فاتحہ کتاب	
ظلمانی - تاریک	٥٠ x رِیجور = دُحما
خروس	٥١ - رِیک
محل اجتماع - محکمہ عظمیٰ	٥٢ - رِیوان
تاوان . جمع : ریات	٥٣ x رِیہ
تاج	٥٤ رِیہیم



ارتفاع	زُریه ۶۴
فرزند - نسل . جمع : زُرَّیَات	زُفْرَاءُ ۶۵
بدبو	زُكَاةٌ ۶۶
خورشید	زُكَاةٌ ۶۷
هوش - زُكَاوت - آتَش - زبانه	
زدن آتش	زُكْرَانٌ ۶۸
مذکر ( خلاف جنس ماده )	
جمع : زُكُور و زُكَّار	
خواری - حقارت	زُلٌّ ۶۹
بدگوئی - ملامت - عیب	زَمٌّ ۷۰
جمع : زُمُوم	
حق - حرمت . جمع : اَزِمَّةٌ	زِمَامٌ وَ زِمَامٌ ۷۱
گناه . جمع : زُنُوبٌ	زُنُبٌ ۷۲
رفتن	زُهَابٌ ۷۳



( ۸۷ )

فراموشی - غَفَلت  
دامن . جمع : اَزْيَال

زُهول ۷۴

زُيَل ۷۵

رَاحَةُ النَّهَارِ  
جمع . نهار

« / »

رَاحَةُ النَّهَارِ = نقطه ای که آفتاب در نهایت  
اوج میرسد

رَاحِفَةٌ<sup>۲x</sup> نخستین نفخه صور در قیامت -  
منظور ظهور اول است

رَاحِي<sup>۳x</sup> امیدوار - آرزومند

رَاح<sup>۴</sup> شراب ناب

رَاحِلٌ<sup>۵</sup> کوچ کننده . جمع : رِحَالٌ و  
رَاحِلُونَ

رَاحَةٌ<sup>۶x</sup> کف دست - آسایش - فضای  
وسیع . جمع : رَاحَاتٌ

در پی درآینده - در اصطلاح

۷ رَاِدِفَه

امری ظهور ثانی که پس از ظهور

اول است .

کوههای بلند و استوار . جمع :

۸ رَاسِيَه

راسیات و رَواسی

سرپرست - چوپان - والی

۹ رَاعِي

جمع : رُعاة

خرامیدگان

۱۰ رَاْفِلِيْنَ

خوابیده

۱۱ رَاْقِد

سوار شوندگان - رُكَّاب

۱۲ رَاكِبِيْنَ

دوان - در حال دویدن

۱۳ رَاكِض

منزوی - گناره گیر

۱۴ رَاهِب

جوانی که به حد بلوغ برسد

۱۵ رَاهِق

آسوده خاطر وَمَطْمَئِنُ الْقَلْب

۱۶ رَاهِل

تربیت کننده اسب و چهارپایان

۱۷۴ رَائِض

جمع : رَوَاض

نمو کننده و زیاد شونده -

۱۸۴ رَائِع

ترسان و مضطرب

پرچم - عُلْم . جمع : رَايَات

۱۹ رَايَات

۲۰ رَايَةُ الْبَيْضَاء علم سفید

مظهر مقدس الهی - جمالقدم

۲۱ رَبُّ الْآيَات

پروردگار مردم

۲۲ رَبُّ الْبَرِيَّة

خداوند لشکرها - لقب جمال

۲۳ رَبُّ الْجُنُود

قدم - موعود تورات

تپه ها - تلّ ها . مفرد : رَبْوَةٌ

۲۴ رَبْوَات

مفرد : رَبْع = اَرْبَاع = منزل ها - محله ها

۲۵ رُبُوع - اَرْبَع

مفرد : رَبْع

درب بزرگ - درب بزرگی که

۲۶ رِبَاج

دریچه کوچکی هم دارد	
کهنه - ژنده	رُثِیْثٌ ۲۷
امید	رُجَاءٌ ۲۸
گناه - پلیدی و عذر - بت پرستی	رُجْزٌ ۲۹
پلیدی و عمل ناشایست - وسوسه	رُجْسٌ ۳۰
شیطان	
بعقب برگشتن - انحطاط بعد	رُجْعِیَّةٌ ۳۱
از ارتقاء	
لرزه	رُجْفَةٌ ۳۲
پا . جمع : اَرْجُلٌ	رِجْلٌ ۳۳
مرد . جمع : رِجَالٌ	رِجُلٌ ۳۴
با سنگ زدن - نفرین کردن	رُجْمٌ ۳۵
تیرها . مفرد : رُجْمٌ	رُجُومٌ ۳۶
سنگسار کردن - دور کردن -	

راندن

بارها - منازل - زاد و توشه

۴۷ رِحَال

سفر بستن - بسفر رفتن

۴۸ رُحْبَه (حَب) پیشگاه - زمین وسیع . جمع :

رِحَاب

کوچ کردن

۴۹ رِحَلت

آسیا - دستاسی که با آن آرد

۵۰ رِحْو

میکند

وسیع

۴۱ رَحِيب

شراب ناب و صفت آیات الهیه

۴۲ رَحِيق

آسودگی - گشایش در معیشت

۴۳ رِخَاء

کلام نرم و گیرا

۴۴ رَخِيم

عبا - بالا پوش . جمع : اَرْدِيَه

۴۵ رِرَاء

بدی - نامطبوع بودن

۴۶ رِرَاءت

مرگ - هلاك	رُدی ۴۷
باران نرم و ریز	رُذاز ۴۸
فرومایگی و پستی . جمع : رُذائل	رُذیلَه ۴۹
مصیبت ها - بلا یای شدید	رُزایا ۵۰
مفرد : رُزیه	
محکم - متین	رُزین ۵۱
پیغمبران . مفرد : رُسول	رُسل ۵۲
مالیات - عوارض . مفرد : رُسم	رُسوم ۵۳
پاشاندن - چکاندن ( اشك -	رُش ۵۴
آب - خون )	
قطره کوچک آب - تراوش کردن	رُشح ۵۵
گلوله تفنگ - سرب	رُصاص ۵۶
شنزار ساحل که متحرك است	رُضراض ۵۷
رُضم - رُضم - رُضام = سنگهای بزرگ	رُضم ۵۸

دربان بهشت - بهشت	۵۹ رِضْوَان
شیر خوار	۶۰ رُضِيع
مردم پست و رذل	۶۱ رِعَاع
دماغه گوه - تیزی گوه - گوه	۶۲ رُعْن
بلند . جمع : رِعَان و رُعُون	
رعد ها	۶۳ رُعُود
خاك - خاکهای قبور	۶۴ رُغَام
گشایش و فراخی زندگی	۶۵ رُغْدٌ رُغَا
بخاك مالیدن	۶۶ رُغْمٌ (رُغْمًا)
هراتب عالیه - دَرَجَات بلند	۶۷ رُفَارِف
مفرد : رُفْرَف	
مقام بسیار بلند	۶۸ رُفْرَفِ اَسْنٰی
ترك کردن - قبول نمودن (دور	۶۹ رُفْضٌ
کردن و دور انداختن )	



کاغذ	۷۰ رَقّ
کاغذ باز شده - نامه باز	۷۱ رَقّ منشور
بندگی - عبودیت ( بنده	۷۲ رَقّ
زر خرید )	
خواب - خوابیدن	۷۳ رَقَاب راقِد
گردن - بنده زر خرید . جمع :	۷۴ رَقَبَه
رِقَاب و رَقَب	
خوابیدن	۷۵ رَقَد = رَقَاد
خوابیدگان	۷۶ رَقْدَاء
ماری که پوستش خالهای سیاه	۷۷ رَقْشَاء
و سفید دارد	
مار سیاه و سفید - فتنه	۷۸ رَقْطَاء
مواظب - پاسبان - حافظ	۷۹ رَقِيب
و نگهدار - کسی که در کاری	

رَقَابَت نماید . جمع : رُقَبَاءُ و رُقَبٌ

بندگی - عبودیت

غلام زر خرید - بنده آستان

توده ابر - توده ریگ و هر چیز

دیگر

صوت خفیف و نرم - مرد عاقل

ودانا

دویدن

رُكْعَه (رُكْع - رُكُوع) = خم شدن و ستر فرود

آوردن

پست - رزل

محکم - متین

نیزه ها . مفرد : رُمَح

خاکستر - خَاك

۸۰ رِقِيَّتْ = رِق

۸۱ رُقِيْق = رُقِب

۸۲ رُكَام

۸۳ رُكْز

۸۴ رُكْض

۸۵ رُكْعَه (رُكْع - رُكُوع)

۸۶ رُكِيْك

۸۷ رُكِيْن = رُكِيْن

۸۸ رِمَاح

۸۹ رِمَاد

بیماری چشم	۹۰ رَمَد
سر پوشیده	۹۱ رَمَزِ مَنْعَمِ
قبر - جسدی که در خاک پنهان شده باشد ( مجازاً )	۹۲ رَمَس
استخوانهای پوشیده	۹۳ رَمَش - رَمَشَه پلک چشم
تیر انداختن	۹۴ رَمَم
آواز - فریاد - صدا	۹۵ رَمِي
ستوران یا شترهای سفر	۹۶ رَمِي
آب گوارا	۹۷ رَمِي
بویهای بد	۹۸ رَمِي مَنْتَنَه
کوههای بلند و پابرجا	۹۹ رَمِي سَخ
سرسرای مسقف جلوی ساختمان	۱۰۰ رَمِي رَمِي - رَمِي = بنای مسقف جلوی ساختمان
سرسرای مسقف	سرسرای مسقف

راحت - فرح - رحمت

رُوح

مزار حضرت - قبله بهائیان - مبارکه روضه

بهاء الله

قلب = محل ترس و خیال - دل

رُوع

کشیش های تارك دنیا . رهبان - رهبه

مفرد : راهب

مخوف - ترسناك - عظيم

رهيب

بال و پر مرغ و پرندگان . مفرد :

رياش

رپش

باغها . مفرد : روضه

رياض

سيراب - تروتازه

ريان

شك و ترديد

ريب

رحمت - فرح - راحت ( به معنی ریحان - رُوع

روح است )

- ۱ زائف      پول تلقی
- ۲ زائل      از بین رفته
- ۳ زاهر - زاهره = درخشان
- ۴ زبانیه      پاسبان ها - مأمورین دوزخ .
- مفرد : زبِنیة
- ۵ زبد - زبد      سرشیر - کفک و حباب روی آب
- یا شیر
- ۶ زبر      رساله ها - کتابها - نوشته ها .
- مفرد : زَبْر
- ۷ زبرجد      اسم سنگ سبز و بالارزشی است

نظیر زمرّد

سرگین

انداختن تیر و نیزه

تیزی آرنج - آهن نوك تیز و

پیکان

شیشه

منع کردن - ازیت و آزار

زخرف - مزخرف = طلا - مُطَلّا - با ظاهر

خوب و فریبنده و باطن بد

سنداها - متکاهها . مفرد : زربی

ازرق = برنگ آسمان - آسمان

آسمانی رنگ شدن و نابینائی

گمان - خیال

پیشوا . جمع : زعماء

۸ زبیل

۹ زج

۱۰ زج

۱۱ زجاج

۱۲ زجر

۱۳ زخرف

۱۴ زرابی

۱۵ زرقاء

۱۶ زرق

۱۷ زعم

۱۸ زعیم

آهها	زَفَرَات ۱۹
شعله آتش	زَفِيرِنَار ۲۰
غذای کشنده - درختی است	زُقُوم ۲۱
جهنمی	
پاک و منزه	زُكِيَّة ۲۲
لفزش	زَل ۲۳
محل لفظان	زَل ۲۴
آب صاف و گوارا	زَلال ۲۵
زلزال = زمین لرزه - اضطراب - ترس	زَلْزَال ۲۶
بازگ و فریاد و هیاهو . مفرد :	زَمَاجِير ۲۷
زَمَجْرَه	
گروه - جمعیت	زَمْرَه ۲۸
سرمای سخت - شدت سرما	زَمْهَرِير ۲۹
بی دین . جمع : زَنَادِقَه	زَنْدِيق ۳۰

پست و فرومایه  
 گردبادها . مفرد : زوبعه  
 بعد از ظهر - از وقتی که خورشید  
 میخواهد به طرف مغرب برود

تلخدرانه ای شبیه گندم

بفدار

زهوق = مضمحل شدن

گل - خوبی - حسن - بهجت

دور شدن از چیزی

بوی گند - پیه

اندک - پست و حقیر - تنگ

خلق - بسیار زاهد

شک و تردید و انحراف از حق

۴۱ زَنِيم = ستم

۴۲ زَوَابِع

۴۳ زَوَال

۴۴ زَوَان

۴۵ زَوْرَاء

۴۶ زَهَاق - زَهوق

۴۷ زَهْر

۴۸ زَهْل

۴۹ زَهْم

۵۰ زَهْمِد

۵۱ زَهِيغ



# س

۱	سَاعِغ	آب گوارا و شیرین
۲	سَائِق	راننده - شوfer
۳	سَابِج	شناگر
۴	سَابِغ	فراوان - زیاد
۵	سَاحَت	پیشگاه - حضرت
۶	سَارِج - سَارِجَه = خالص - ساده - بی	
		آرایش
۷	سَارِع	شتابان
۸	سَارِی	جاری
۹	سَافِل - سَافِلَه = پست	

۱. ساقط فرو افتاده - افتاده
- ۱۱ ساکن الجاش = مطمئن القلب - خاطر جمع
- ۱۲ سالار سردار - امیر
- ۱۳ سامی - سامیة = عالی - بلند - بلند مرتبه
- ۱۴ X ساهر - ساهرة = بیدار و به خواب نرفته
- ۱۵ سب دشنام دادن - شتم
- ۱۶ X سبات خواب
- ۱۷ سباح شناگر - شناور
- ۱۸ سبات پرده ها - حائل ها - مهره ها
- تسبیح - جلال . مفرد : سبحه
- ۱۹ سبحان دور و پاکیزه نمودن - تسبیح
- و تقدیس
- ۲۰ سبحان الله = پاک و مقدس است خدا
- ۲۱ X سبط نوه - نبیره - گروه از یهود .

( ۱۰۵ )

جمع : اَسْبَاطُ

۲۲ سَبْعُ طَبَاقٍ هفت آسمان

۲۳ سَبَّوحٌ وَسَبَّوحٌ = پاک و منزّه

۲۴ سَبِيلٌ راه - طریق . جمع : سَبِيلٌ

۲۵ سِتٌّ - سِتَّةٌ = شش

۲۶ سِتْرٌ پرده . جمع : اَسْتَارٌ

۲۷ سِتْرٌ پوشاندن - پنهان کردن

۲۸ سِجْنٌ زندان . جمع : سِجُونٌ

۲۹ سَجُودٌ گذاشتن پیشانی بر زمین

۳۰ سِجِّينٌ جهنّم

۳۱ سَجِيَّةٌ خوی - طبیعت . جمع : سَجَايَا

۳۲ سَحَابٌ ابر

۳۳ سَخَطٌ خشم و غضب

۳۴ سَدَارٌ کتمان - محکم

(۱۰۶) لِسَاءُ :

درخت - مظهر امر الهی	۴۵ سِدْرَه
مظهر ظهور = مظهر الظهور	۳۶ سِدْرَه <sup>۴</sup> الْهَيْه
تخت - منبر و محل نشستن	۴۷ سِدّه
شاری - خوشی	۴۸ سَرَاء
قلب - راز - امر پنهان	۴۹ سِرّ
پیراهن ها و جامه ها . مفرد :	۴۰ سَرَابِيل
سُرْبَال	
قلوب - اسرار . مفرد : سُرِيرَه	۴۱ سُرَائِرِ سِرِّ
نسب برگزیده	۴۲ سُرَار
سراپرده - چادر بزرگ	۴۳ سُرَادِق
چراغها . مفرد : سِرَاج	۴۴ سِرَج
تخت ها . مفرد : سُرِير	۴۵ سُرُرِ سِرِّ
همیشگی - دائمی - بدون آغاز	۴۶ سُرْمَدِي
و انجام	

راز پوشیده	۴۷ سَرْمَصُون
نفوذ کردن — جاری شدن	۴۸ سَرِيَان
قلب — باطن — راز درون	۴۹ سَرِيرَت
غلبه و قهر	۵۰ سَطْوَةٌ
گرسنگی	۵۱ سَغْب
کشتی ها . مفرد : سَفِينَه	۵۲ سَفَائِن
خونریز	۵۳ سَفَاك
پستی	۵۴ سَفْحُ الْجَبَلِ رُوی کوه — دامنه کوه —
و پائین کوه	
کتاب . جمع : اَسْفَار	۵۵ سَفَر
خون ریختن	۵۶ سَفَك
مردم نادان . مفرد : سَفِيَه	۵۷ سَفَهَاء
کشتی قرمز	۵۸ سَفِينَه حَمْرَاء
آبیاری کردن =	۵۹ سَقَايَه — سَقَايَه

جهنم	سَقَرٌ نَبِيْنٌ
مرض - بیماری . جمع : اسقام	سَقْمٌ وَسُقْمٌ
بیمار	سُقِيمٌ
ساکنین - اقامت گزیدگان	سُكَّانٌ
صفت	سُكْرَانٌ
اطمینان	سُكْنِيْنَةٌ
زنجیرها . مفرد : سِلْسِلَةٌ	سُلَّاسِلٌ
شراب ناب	سُلَّافٌ بَنِيْنٌ
درود - تحیت - پاکسی و برائت از عیوب	سَلَامٌ
آب تمیز - آشامیدنی گوارا	سَلْسَالٌ
آب شیرین و گوارا - شراب ناب	سَلْسَبِيْلٌ
قدرت - شوکت - محکمی - دلیل و برهان - پادشاه	سُلْطَانٌ

طریقه - رشته	سِلْك ۷۲
نردبان - پلکان	سَلَم ۷۳
صلح و آشتی	سِلْم ۷۴
صلح عمومی	سِلْمُ الْعَالَمِ ۷۵
شسلی خاطر - آرامش خاطر	سَلْوَةٌ - سَلْوَةٌ = شسلی خاطر - آرامش خاطر
رفتن - روش - رفتار - سازش	سَلُوك ۷۷
شدید و قوی - ( در مورد مرد	سَلِيْط ۷۸
به معنای پرسر زبان و خوش	
بیان و يك نوع مدح است در مورد	
زن به معنای زبان دراز و آشوبگر	
<hr/>	
و قَدْح است )	
پسر - فرزند ( مؤنث : سَلِيْه )	سَلِيْل ۷۹
( به تثلیث سین ) سوراخ	سَم ۸۰
سوراخ سوزن	سَمَّ اِبْرَه ۸۱

(۱۱۰)

- ۸۲ سَمُ الرَّدَا زهر کشنده - سم مهلك
- ۸۳ سِمَاط سفره
- ۸۴ سِمَاك نام ستاره ای است
- ۸۵ سِمَة نشانه - علامت . جمع : سِمَات
- ۸۶ سَمْحَة - سَمْحَاء = آسان - سهل
- ۸۷ سَمْرَاء - آسَمْر = تیره رنگ
- ۸۸ سَمَنْدَر - سَمَنْد = مرغ آتشخوار (سَمَنْد : اسب)
- ۸۹ سَمُو بلندی و بزرگی مقام
- ۹۰ سَمُوم بار زهر آگین - بار گرم . جمع : سَمَائِم
- ۹۱ سَمِير هم صحبت
- ۹۲ سَنَا روشن - بلندی - رفعت
- ۹۳ سَنَادِس سُنْدِس پارچه های ابریشمین قیمتی .  
مفرد : سُنْدِس
- ۹۴ سَنَان سرنیزه . جمع : آسِنَه



سنت	رویه - رفتار، جمع: سنن	۹۸
سندس	پارچه ای لطیف و ابریشمی	۹۹
سَنوحَات	واردات قلبیه	۹۷
سَوَاد	سیاهی	۹۸
سَوَانِحْ غَیْبِی	مکاشفات غیبی	۹۹
سَوَادِء	سیاه	۱۰۰
سُوق	بازار . جمع: اسواق	۱۰۱
سُؤَال	مقصد - حاجت - مورد سوال	۱۰۲
سَوِیَّ	راست - هموار . جمع: اسویاء	۱۰۳
سِہَام	تیرها . مفرد: سہم	۱۰۴
السَّہْر	بیداری در شب و نخوابیدن	۱۰۵
سَهْلٌ	نرم و آسان - زمین هموار و بیست	۱۰۶
سِیَاط	تازیانه ها - شلاق ها . مفرد:	۱۰۷
	سَوَط	

( ۱۱۲ )

بد	۱۰۸ سِیَّه
باران - بخشش	۱۰۹ سِیَب
غلبه - قدرت	۱۱۰ سِیَطْرَه
۱۱۱ سُیُوفِ شَاهِرَه = شمشیرهای کشیده و برهنه	

# «ش»

۱ شَائِبَه	آلودگی - آمیختگی - غش
۲ شَاب	جمع : شَوَائِب جوان
۳ شَاحِذ	شَاحِذَة = تیز و بران
۴ شَاخِص	مشهور - معروف
۵ شَارِح	بیان کننده - شرح دهنده
۶ شَارِد	فراری - کسی که فرمان خدا را اطاعت نکند
۷ شَارِع	قانون گذار
۸ شَاسِع و شَاسِعَه	= بعید - دور

۹ شَاسِعَةُ الْأَرْجَاءِ = پهناور

۱۰. x شَاطِئٌ کنار - ساحل . جمع : شَوَاطِئُ

۱۱ شَامِخٌ بلند - عالی رتبه

۱۲ شَاهِرٌ - شَاهِرَةٌ = برهنه - واضح - آشکار

کشیده (در مورد شمشیر)

۱۳ شَاهِقٌ - شَاهِقٌ بلند

۱۴ شِبْرٌ وجب

سیرشدن از طعام ۱۵ x شِبَعٌ

زمستان . جمع : أَشْتِيَه ۱۶ شِتَاءٌ

متفاوت - مختلف الاصل - متفرق ۱۷ x شَتِيٌّ

شکستن سر . مفرد : شَجَّةٌ ۱۸ x شِجَاجٌ

دشمنی و کینه و بغض ۱۹ x شَحْنَاءٌ

تندی و تیزی - بدی و آزار ۲۰ x شَذَا

بادبان کشتی ۲۱ شِرَاعٌ

گروه کوچک مردم - دسته کم و	شُرْذِمَه ۲۳
کوچک	
بدخو	شُرْس ۲۴
دام . جمع : اَشْرَاك	شُرْك ۲۵
طرف - جانب - سوی	شَطْر ۲۶
قوانین - احکام - (شَمِیْرَه و	شَعَائِر ۲۷
شِعَار) علائم دینی	
قوم - طائفه . جمع : شُعُوب	شُعْب ۲۸
پراکندگی - بیسرو سامانی	شُعْث ۲۹
موی ها . مفرد : شَعْر	شَعْرَات ۳۰
تابندگیها - انوار	شَعْشَعَات ۳۱
جو	شَعْبِیر ۳۲
شدت محبت - عشق و دلباختگی	شَفَف ۳۳
دوستی فوق العاده	

۴۳ شَفَاةُ لب ( شَفَاتَانِ : دِوَلِب )

۴۴ شِقْوَةٌ بِسْرَى شِقَاوَت - بَدْبِخْتَى

۴۵ شِقْوٌ - شِقَاةٌ = بَدْبِخْتَى

۴۶ شَمُّ الرَّوَّاسِي = كُوهْهَائِ بَلَنْد

۴۷ شَمَائِلُ شَكْل و صُورَت

۴۸ شَمَلٌ جَمْع - اجْتِمَاع

۴۹ شَمَّةٌ مَخْتَصِرَى - قَلِيلَى - كَمَى

۵۰ شَمِيمٌ بَوَى خُوش

۵۱ شَنَاخِيبٌ = كُوهْهَائِ بَلَنْد . مَفْرَد : شَنْخُوبٌ

۵۲ شَنَاةٌ كِرَاهَت - زَشْتَى

۵۳ شَنِيعٌ زَشْت

۵۴ شَوَاجِنُ رَاهْهَائِ وَاْدَى يَا كُوهْهَا . مَفْرَد :

شَاِجَنَه

۵۵ شَوَاطٌ - شَوَاطٌ = شَعْلَه و زَبَانَه آتَش بَد و ن دُود

خار . جمع : أَشْوَكَ	شَوْك ۴۵
ستاره های جهنده . جمع :	شُهَب ۴۷
شِهَاب	
خواهان و با اشتها	شَهِي ۴۸
مطلوب - پسندیده - مرغوب	شَهِيه ۴۹
دلپسند	
شایع شدن خبر - همراهی - خبر	شِيَاع ۵۰
اخلاق - رویه ها	شِيَم ۵۱

# « ص »

3:

حمله کننده - مهاجم	۱- صَائِل
مصاحب و یاری که زن باشد - زوجہ ( صَاحِبٌ به معنای ملازم و معاشر نیز میباشد )	۲- صَاحِبَه
صِيْحَه - شدید - رَاهِيَه - قیامت	۳- صَاخَه
پرندگان خواننده	۴- صَابِرَة
صَابِر - صَابِرَة = بیرون آمده - ظاهر شده	۵- صَابِر
قاضی - راور	۶- صَادِع
برنده - تیز	۷- صَارِم



آتشى كه از آسمان به زمين رسد

۸- صَاعِقَه

صف بستگان - فرشتگان

۹- صَافِنٌ

شپهور - بوق

۱۰- صَافُورٌ

صبح

۱۱- صَبَاحٌ

سورت و پرتائيرى - شدت سرما

۱۲- صَبَارَه

كفالت

رنگ

۱۳- صَبِغٌ

شراب صبح - آنچه صبح

۱۴- صَبُوحٌ

آشاميده شود

خوشرو - روشن رخسار

۱۵- صَبِيحٌ

پسرى كه به سن بلوغ نرسيده

۱۶- صَبِيٌّ

باشد . جمع : صَبِيَّانٌ

دخترى كه به سن بلوغ نرسيده

۱۷- صَبِيَّهٌ

باشد . جمع : صَبَايَا

(۱۲۰)

کاسه های بزرگ . مفرد : صَحْفَةٌ

کاسه های کوچک - قَدَح

زمین وسیع و بی درخت و بی سبزه

میان سرای و جای پهنای جلوی

عمارت - ظرف پهن و فراخ .

جمع : صِحَان و صُحُون

هوشیاری - صافی و روشنائی

کاغذ نوشته شده - رساله .

جمع : صُحُف و صَحَائِف

منع کردن و جلو گرفتن - کوه

سردرد

قصد

شکستن - دو نیم کردن

۱۸- صِحَاف

۱۹- صِحَان

۲۰x- صُحُوح

۲۱- صِحْن

۲۲x- صُحُو

۲۳- صُحُوفَه

۲۴- صُدَّ

۲۵- صُدَاع

۲۶- صُدَّر

۲۷x- صُدَّع

سینه ها - منظور قلوب است .	۲۸ صدور
مفرد : صدر به معنای رئیس -	
بالا ترین و مقدم هر چیز	
بوم - جغد - تشنگی سخت	۲۹ - صدی
چرك زخم	۳۰ - صدید
میل شخصی - خالص بودن -	۳۱ - صرافت
اراده	
قصر - بنیان عالی	۳۲ - صرح
باد شدید - طوفان	۳۳ - صرصر
يك نوع حشره است ( جیرجیرك )	۳۴ - صرصر
مدهوش - به خاک افتاده	۳۵ - صرعی
فریاد کردن - ناله و استغاثه -	۳۶ - صریخ
فریادرس خواستن	
صدای - فریاد - بانگ - صدای	۳۷ - صریر

قلم موقع تحریر

به خاک غلطیده

فقیر - بی چیز - ضعیف

عفو - بخشش

برگزیده

مرغ شکاری . جمع : صُقُور

ناحیه - طرف - سرزمین -

حد - مرتبه . جمع : أَصْقَاع

خدایا رحمت خود را بفرست

بدار آویختن

نسل - ولد - ستون فقرات -

پشت . جمع : أَصْلَاب

۴۷× صَقْلَب - صِقْلَاب = قوم اسلاو که از نواحی

خزر به اروپا مهاجرت کردند

۴۸- صَرِيع

۴۹- صَعْلُوك

۵۰- صَفْح

۵۱- صَفُوت

۵۲- صَقْر

۵۳× صَقْع

۵۴- صَلَّى اللّٰهُمَّ

۵۵- صَلْب

۵۶- صَلْب

دار	صَلِيبٌ ۴۱
سخت - بسیار شدید - کر	صَمَّاءٌ صَلِيمٌ ۴۲
سکوت - خاموشی	صَمْتٌ ۵۰
الهی - خدائی	صَمْدَانِيٌّ ۵۱
شمشیر بران	صَمَّامٌ ۵۲
بزرگان - رؤسای قوم . مفرد :	صَنَادِيدٌ ۵۳
صنَدِيدٌ	
ساخته - اثر - کار	صُنْعٌ ۵۴
بت . جمع : اَصْنَامٌ	صَنَمٌ ۵۵
آتشهای آسمانی . مفرد : صَاعِقَةٌ	صَوَاعِقُ ۵۶
دیرها - عبارتگاه ها - کنیسه ها	صَوَامِعٌ ۵۷
مفرد : صَوْمَعَةٌ	
قهر و غلبه	صَوْلَتٌ ۵۸
حفظ و نگهداری	صَوْنٌ ۵۹

داماد شدن به داماد گرفتن	صهار ۶۰
شراب	صهباه ۶۱
داماد - قرابت به قیره جمع ؛	صهر ۶۲
اصهار	
اسم گوهی است در فلسطین	صهینون ۶۳
فریاد زدن	صیاح ۶۴
فظت حفظ به نگهداری کردن - محاف	صیانت ۶۵
ابر بارانی - باران شدید	صیب ۶۶
آوازه - شهرت	صیت ۶۷
فریاد شدید	صیححه ۶۸
تابستان	صیف ۶۹
بلاى سخت - واقعه طاقت فرسا	صیلیم ۷۰

# ض

۱ ضاحی - ضاحیه = آشکار و ظاهر مانند

خورشید . جمع : ضواحی

۲ ضاری - ضاریه = موزی - ازیت کننده

۳ ضال - ضالة = گمراه - گمشده

۴ ضجیح ناله و افغان

۵ ضحضاح آب کم عمق

۶ ضعی - ضعاء = هنگام برآمدن آفتاب -

چاشتگاه

۷ ضراء سختی و قحطی - ازیت و آزار -

زیان و محنت - تنگدستی

فروتنی نمودن	۸ ضِرَاعَت
مرقد - ساختمان سر قبر	۹ ضَرِيح
کور - نابینا - بیمارنزار - زیان	۱۰ ضَرِير
بخش	
ضعیف بودن ( مصدر ) - سست	۱۱ ضَعَافَة
گردیدن	
ضعیف ها - ناتوانها	۱۲ ضِعَاف
دو برابر هر چیز - دو چندان	۱۳ ضِعْف
زیاده هر چیز بطور غیر محصور .	
جمع : اَضْعَاف	
حقد ها - کینه ها . مفرد : ضَعِيْنَه	۱۴ ضَعَائِن
رنده ها - استخوانهای پهلوی .	۱۵ ضُلُوع
مفرد : ضَلَع	
قلوب - دلها - اسرار درون	۱۶ ضَمَائِر



( ۱۲۷ )

پارچه ای که زخم و جراحت را با      ۱۷ ضمار

آن می بندند

التزام پرداخت عین یا قیمت      ۱۸ ضمان

چیزی که تلف شود

هیا هو و هیجان      ۱۹ ضوضاء

روشنائی      ۲۰ ضیاء

(۷۷۱)

بالاتر از «ط» در لغت نامه

تجدید

طواف کننده	۱- طَاف
شیطان - پرتغیان	۲- طَافُوت
سرکش . جمع : طُفَاةٌ	۳- طَافِي
سرشار - لبریز	۴- طَافِحٌ = طُفْحٌ
قیامت	۵- طَافَةٌ
سرشت - نهاد	۶- طَبَعٌ
همه - تمام - جمیعاً	۷- طَرَّاءٌ
زینت - زیور	۸- طَرَّازٌ
رانده شده - اخراج شده	۹- طَرْدٌ
تروتازه و شاداب	۱۰- طَرِيٌّ

- ۱۱ طَرِيَان عارض شدن - وارد شدن  
 ۱۲ طَرِيح صرّح افتاده به خاک - افکنده  
 ۱۳ طَرِيْقَةُ الْمَثَلِي = بهترین راهی که باید پیروی کرد  
 ۱۴ طَفَاة گردنکشان . مفرد : طَافِي  
 ۱۵ طَفّ زمین کربلا (ص)  
 ۱۶ طَفَحَه جرعه  
 ۱۷ طَفْحَات لبریزها - آنچه از لب ظرف پراز آب میریزد  
 ۱۸ طَلَعَات چهره ها - رخساره های زیبا  
 ۱۹ طَلَّق - طَلَّقَ = غیر مقید - آزاد  
 ۲۰ طَلَّل جای مرتفع - تپه - نمودار  
 ۲۱ طَمَطَام وسط دریا - دریای بزرگ  
 ۲۲ طَوَائِف جمع طَائِفَه

شیاطین - فریبندگان . مفرد :

طَاغُوتٌ

۲۳ × طَوَاغِيتٌ

خوشا بحال - درختی در بهشت

۲۴ طَوْبِيٌّ

کوه بزرگ . جمع : اَطْوَادٌ

۲۵ طَوْدٌ

گردن بند . جمع : اَطْوَاقٌ

۲۶ طَوَّقٌ

باطن و نهان شخص - راز و قصد

۲۷ طَوِيَّتٌ

بوی خوش

۲۸ طَيْبٌ

بی عقلی - سبکسری

۲۹ طَيْشٌ

گل - خاك

۳۰ طَيْنٌ

ط

۱ ظَبَّه - ظَبَاءٌ دم شمشیر - تیزی شمشیر - لبه

تیغ

۲ ظِلَال سایه ها . مفرد : ظِلٌّ

۳ ظَلَام تاریکی

۴ ظَلَام ظالم ها

۵ ظَلُوم و ظَلَام = بسیار ظالم - بسیار ستمکار

۶ ظَمَاءٌ - ظَمَاءٌ = عطش شدید

۷ ظَمَان تشنه

۸ ظَهْر پشت

## «ع»

خوشبو	۱. عَابِقَه
نافرمان - عاصی	۲. عَاصٍ
پایتخت . جمع : عَوَاصِم	۳. عَاصِمَه
توجه کننده - مَهْرَبَان	۴. عَاطِف
عاری از زینت و آرایش	۵. عَاطِل
ساکن - متوقف در يك محل	۶. عَاكِف
عالم خَلْق (ص)	۷. عَالَمِ اِمْكَان
عِلْمِ حَقِّ بَه بندگان - عَالِمِ	۸. عَالَمِ ذَرِّ
معنی - دوره شریعت (عَالَمِ	
ذَرِّ : حَقَائِقُ وَ تَعْيِيْنَاتُ وَ تَشْخِصَاتُ	

وَاسْتِعْدَادَاتٍ وَقَابِلِيَّاتِ انْصَانٍ  
 دَر مِرَاتِ عِلْمِ الْمَهِي (

موج دریا - جریان سیل

بندگان . مفرد : عَبْدٌ

شجیع - دلیر - خصم افکن

اشدک‌ها

مرغوب - خوش آیند

سرزنش

سرگونی

درگاه . جمع : عَتَبَاتٌ

عشیره - اولاد

( مصدر ) از بندگی آزاد شدن

کهنه و قدیمی شدن

خلوص اصل - شرف - زیبائی

۹- عَبَابٌ

۱۰. عَبَارٌ

۱۱ عَبَّاسٌ

۱۲ عَبْرَاتٌ

۱۳ عَبْقَرِيٌّ

۱۴ عَبْتَابٌ

۱۵ عَبْتَالٌ

۱۶ عَبْتَبَةٌ

۱۷ عَبْتَرَةٌ

۱۸ عَبْتَقٌ

۱۹ عَبْتَقٌ

نجات - آزادی

کهنگی و قدمت

کهنه - قدیمی

گرد و خاک - غبار

گوساله

فریاد - فغان

عدل - عدیل = نظیر - همتا

ستم و تعدی بی حد

دشمن . جمع : أعداء

جای بلند و دور

عدیم المثل بی نظیر - بی مثل

گوارا - آب شیرین

دوشیزه - باکره

بیابان - فضای باز

عق ۲۰

عتیق ۲۱

عجاج ۲۲

عجل ۲۳

عجیب ۲۴

عدوان ۲۶

عدو ۲۷

عدوه ۲۸

عدیم المثل ۲۹

عذب ۳۰

عذراء ۳۱

عراء ۳۲



گل خوشبوی صحرائی

عَرَارٌ ۴۴۸

شخص بد خو

عَرَبِدٌ ۴۴۹

تخت - جسم مقدس مظهر

عُرْشٌ ۴۵۰

امرالله . جمع : اَعْرَاشُ

میدان - فضای جلو عمارت .

عُرْصَةٌ ۴۶

جمع : عُرْصَاتُ

امر بی دوام و غیر قائم بذات

عُرْضٌ ۴۷

بوی خوش

عُرْفٌ ۴۸

رگ و ریشه . جمع : عُرُوقٌ

عُرْقٌ ۴۹

بنیان کن - لشکر انبوه - شدید

عُرْمَرْمٌ ۴۱۰

بالا رفتن

عُرُوجٌ ۴۱۱

دسته - دستاویز - ریسمان .

عُرُوهٌ ۴۱۲

جمع : عُرَى

لخت و برهنه

عُرْيَانٌ ۴۱۳

(۱۳۶)

سایبان - داربست درخت

۴۴ عَرِيش

انگور - آغل

خوابگاه شیر - نیستان -

۴۵ عَرِين

فضای خانه

اراده ها - میهمانی ها .

۴۶ عَزَائِم

مفرد : عَزْوَمَه و عَزِيْمَه

نام یکی از بت های قبیله

۴۷ عَزَى

قریش ( مؤنث کلمه عزیز است )

قادر - غالب - ارجمند - سخت

۴۸ عَزِيْز

دشوار - سخت

۴۹ عَسِيْر

شام - خوراک شب

۵۰ عِشَاء

۵۱ عِشِيٌّ - عِشَاءٌ = شامگاه

۵۲ عَشِيْرَه = عَشْرَه بستگان - قبيله - طائفه

۵۳ عَصْبَه = عَشِيْرَه جمعیت - طائفه - دسته

گاه	عَصْف ۵۴
بی گناهی - نگاهداری نفس	عَصَمَت ۵۵
از گناه	
زمان ها . مفرد : عَصْر	عَصُور ۵۶
شمشیر بران - شخص تند گوو	عَضْبٌ لَبِيْظٌ ۵۷
چرب زبان - فحش دادن -	
زدن و ضعیف کردن	
بسیار مهربان	عَطَافٌ ۵۸
استخوانهای پوسیده	عِظَامٌ رَمِيْمَةٌ ۵۹
استخوان . جمع : عِظَام	عِظْمٌ ۶۰
بسیار بزرگ و بلند مقام	عِظْمَانٌ ۶۱
به خاک مالیدن	عَفْرٌ ۶۲
عذاب سخت	عِقَابٌ ۶۳
گردنه - جای صَعْبُ الْعَبُورِ -	عُقْبَةٌ ۶۴

(۱۳۸)

امر مهم

۶۵ عقد <sup>۸</sup> بستن - گره زدن . جمع : عقود <sup>و د</sup>

۶۶ عقیان <sup>۱۸</sup> طلای خالص

۶۷ عقیل <sup>۱۸</sup> پای بند غل و زنجیر

۶۸ علام - علوم بسیار دانا <sup>و د</sup>

۶۹ علقم <sup>۱۸</sup> حنظل - هرچیز بسیار تلخ

۷۰ علی رؤس الأشهاد = آشکارا در نزد همه <sup>و د</sup>

مردم

۷۱ عمات <sup>۱۸</sup> عمه ها

۷۲ عماء <sup>۱۸</sup> ابر مرتفع - عالم الهی

۷۳ عمی - عمیاء <sup>و د</sup> کور - نابینا . جمع : عمون

۷۴ عمی کوری - نابینائی

۷۵ عمیاء - اعمی = کور - نابینا

۷۶ عمیم <sup>۱۸</sup> عمومی - شامل همه

رنج و محنت	عناء ۷۷
لجاجت - کینه ورزی	عناد ۷۸
بلبلان . مفرد : عندلیب	عنادل ۷۹
پیازها ( پیاز گیاهان ) مفرد :	عناصل ۸۰
عنصل	
جمع عنکبوت ( عنکبوت ها )	عناکب ۸۱
افسار - مهار - لگام	عنان ۸۲
ابر - بلندی آسمان	عنان ۸۳
پرعناد - خیره سر - ستیزه جو	عنید ۸۴
مکروه - شدید - سخت	عنیف ۸۵
باد های تند . مفرد : عاصف	عواصف ۸۶
پایتخت ها . مفرد : عاصمه	عواصم ۸۷
کمک - یاری	عون ۸۸
فریاد - داد - شیون و گریه	عویل ۸۹

(۱۴۰)

چشم - چشمه - حقیقت  
صرف - واقع ، جمع : أعین و  
و  
عیون

أعین

# «ع»

گذشته - آینه‌ده	۱- غَابِرَة - غَابِرَة
باران نافع بامدادی	۲- غَارِيَه
غروب‌کننده - فرو رفته	۳- غَارِب
زین پوش - قیامت - پوشش	۴- غَاشِيَه
قلب - آتش	
غلو‌کننده - گزاف‌گوینده	۵- غَالِي
مشگل ، جمع : غَوَامِض	۶- غَامِض
نهایت	۷- غَايِت
خاک - کره زمین	۸- غَبْرَاء
رشک - آرزو بردن به نیکوئی	۹- غَبْطَه

حال کسی بی آنکه زوال آن راز

او خواهد

فریفتن - زیان وارد کردن

۱۰ غِبْن

فردا

۱۱ غَد

بی وفا - جور کننده

۱۲ غَدَّار

گیسوان بافته شده - دسته های

۱۳ غَدَائِر

از گیاه . مفرد : غَدِیرَه

۱۴ غَدَق - غَرَات

آب بسیار

شیرین و گوارا

۱۵ غَدِیق

بامدادان - صبحگاهان - میان

دو  
۱۶ غَدَو

طلوع فجر و طلوع آفتاب . مفرد :

غَدَوَه

گودال آب

۱۷ غَدِیر

روشن - زیبا - واضح و آشکار -

۱۸ غَرَاء



سفید ( مذکر آن اَغْرٌ میباشد )

کلاغ - زاغ

۱۹ غَرَابٌ

عشق و شیفتگی و دل‌باختگی

۲۰ غَرَامٌ

قصد - مطلب - هدف .

۲۱ غَرَضٌ

جمع : اَغْرَاضٌ

۲۲ غَرَفَاتٌ - غَرَفَاتٌ = بالاخانه هائی که برکنار

بام باشد . مفرد : غَرَفَةٌ

روشنی - اول هر ماه

۲۳ غَرَّةٌ

فریب دهنده - مایه فریب

۲۴ غَرُورٌ

زیبا - نیکو - نام نجف است

۲۵ غَرِيٌّ

( غَرُويٌّ : منسوب به نجف )

پرده - پوشش . جمع : اَغْشِيَه

۲۶ غِشَاءٌ

۲۷ غِشَاوَةٌ - غِشَاوَةٌ = پرده - پوشش - غفلت

جمع : غِشَاوَاتٌ

بزور گرفتن	۲۸ غُصَبُ
شاخه - فرزندان زکور حضرت دو	۲۹ غُصْنُ
بهاء الله . جمع : اَغْصَانُ	
شیر	۳۰ غُضْنَفْرُ
پرده - پوشش	۳۱ غِطَاءُ
پوشانیدن ( مانند پوشانیدن	۳۲ غَطُو
ظلمت شب جمیع اشیاء را )	
جمعیت زیاد - کثیر	۳۳ غَفِيرُ
کینه - خیانت	۳۴ غَلُّ
شدید - سخت . مفرد : غَلِيظٌ	۳۵ غَلَاظُ
مرغزار - باغ پر درخت - دلیر	۳۶ غَلْبَاءُ
و شجاع	
تشنگی سخت	۳۷ غَلَّةٌ غَلْبَاءُ غَلْبَاءُ
نوجوانان - بنده و اجیر . مفرد :	۳۸ غُلَّامَانُ

(۲۳ (۱) ۴۵)

غلام

جوشیدن آب و غیره از حرارت

۳۹ غلیان

شدید - مهم - ضخیم

۴۰ غلیظ

شدت عطش

۴۱ غلیل <sup>و س</sup> نخله

۴۲ غمار - غمرات = اعماق دریا - آب بسیار -

سختی<sup>۳</sup> ها - نهایت<sup>۴</sup> درجه

سختی ها و دشواریها . مفرد :

غمر و غمره

ابر . جمع : غمائم

۴۳ غمام

غلاف شمشیر

۴۴ غمد

اندوه ها . مفرد : غم

۴۵ غموم

خرم - سرسبز

۴۶ غناء

۴۷ غنیه - غنیه<sup>۸</sup> کفایت - توانگری

کمک - یاری کردن

۴۸ غوث

( ۱۴۶ )

گمراهی - ضلالت

۴۹ غوی - غی

گمراهی

۵۰ غی

بیشه ها . مفرد : غیضه

۵۱ غیاض

( محل های پردرخت )

اعماق - تاریکی ها . مفرد :

۵۲ غیاهب

غییب

باران ریزان غیث ها طل

فرورفتن و کم شدن و خشک

۵۴ غیض

شدن آب در زمین

امور پنهان - غیب ها

۵۵ غیوب

ابرها . مفرد : غیم

۵۶ غیوم

# ف

- ۱- فَايْزُ به مقصود رسیده - رستگار
- ۲- فَايْضُ فیض رساننده - ریزان
- ۳- فَايْحَهُ اول - ابتدا - آغاز
- ۴- فَايْجِرُ بدگار . جمع : فَجْرَهُ
- ۵- فَايْجِفُهُ مصیبت شدید
- ۶- فَايْحَةُ = مصیبت سخت
- ۷- فَايْرِسُ سوار ماهر و دلیر . جمع : فَوَارِسُ
- ۸- فَايْطِرُ آفریدگار - خالق - شکافنده
- ۹- فَايْلِقُ الْاَصْبَاحَ = شکافنده صبح - آفریننده
- خداوند

دسته - گروه

۱۰ - فته

بناگاه گرفتن و کشتن - شجاعت

۱۱ - فتك

و دلیری نمودن

خرمی - سرور - پیروزی

دو .  
۱۲ فتوح

کوتاهی در عمل - سستی و بی

دو  
۱۳ فتور

حالی

اظهار رأی کردن - اظهار نظر

۱۴ فتوی

کردن

کودک - جوان - سخی - کریم

۱۵ فتی

جمع : فتیان

دَرَه - راه بین دو کوه

۱۶ فج

روشنای صبح - صبح صادق

۱۷ فجر

بدکاران - گناهکاران . مفرد :

دو  
۱۸ فجره و فجار

فاجر

زمین وسیع - فضای جلو منزل	۱۹ فَجْوَه
زنا و هرگناه شدید و عمل بسیار	۲۰ فَحْشَاءُ
زشت دیگر	
مشاهیر - معاریف درجه اول	۲۱ فُحُولٌ
مفرد : فُحْلٌ	
تله	۲۲ فَحَّحٌ
پشت ها - زیرکتف ها . مفرد :	۲۳ فَرَائِضٌ
فریضه	
وظائف - واجبات ( مانند نماز	۲۴ فَرَائِضٌ
و روزه ) مفرد : فَرِيضَةٌ	
آب گوارا	۲۵ فُرَاتٌ
یگایک . مفرد : فَرْدٌ	۲۶ فُرَادِيٌّ
بستر	۲۷ فِرَاشٌ
کشایش - رهایی از مشقت	۲۸ فَرَجٌ

یگانه	۲۱ فرد
شاخه . جمع : فروع	۲۲ فرع
جدا کننده حق از باطل - از	۲۳ فرقان
القاب قرآن	
نام دو ستاره نزدیک قطب شمالی	۲۴ فرقان
بی نظیر . جمع : فرائد	۲۵ فرید
ترس و وحشت - بیم - استغاثه	۲۶ فزع
خیمه - سراپرده	۲۷ فسطاط
بدکاران . مفرد : فاسق	۲۸ فسقه
فسیح - فسیحة = وسیع - پهناور	۲۹ فسح
جدائی - قطع کردن	۳۰ فصل
مفرد : فصّ به معنای نگیب	۳۱ فصوص
انگشتر و اصل و حقیقت امر است	
زیاده و برجای مانده . مفرد :	۳۲ فضول



فَضْلٌ

نقره

از شیر گرفتن طفل

اعمال زشت و ناپسند

زشتی شدید - کار بسیار زشت

نبودن - از دست دادن

رستگار شدن

قِطْعَه ( پاره جگر )

کشتی

دهان ( در اصل فوه بوده )

جمع : افواه

نیستی

پیشگاه - ساحت - جای باز

مهمانخانه ها - کاروانسراها .

۴ فِضَّة

۴ فِطَام

۴ فِظَايِع

۴۴ فِظِيْع

۴۶ فِقْدٌ

۴۳ فِلاَح

۴۷ فِلْذَه

۴۸ فِلك

۴۹ فِمْ

۵ فِناء

۵۱ فِناء

۵۲ فِناْرِق

( ۱۵۲ )

مفرد : فَنَدَقُ

نعمت های بزرگ - اشخاص  
فاضل

۵۱ فَوَاضِلٌ

نسیم های خوشبو . مفرد : فَوْحٌ  
قسمت جلو و پهلو ی سر ( گیجگاه )

۵۴ فَوَحَاتٌ

۵۵ X فَوْدٌ

موی همان قسمت از سر

جستن - زبانه کشیدن

۵۶ فَوْرَانٌ

بیابانهای پهناور و بی آب

۵۷ X فَيَافِي

و علف . مفرد : فَيِّفَاءٌ

بسیار فیض دهنده

۵۸ فَيَّاضٌ

لشکرهای عظیم . مفرد : فَيْلِقٌ

۵۹ F فَيَالِقٌ

۶۰ F فَيِّحَاءٌ - اَفِيحٌ = واسع - فراخ ( لقب )

( دمشق )

بخشش - عطا

۶۱ فَيِّضٌ

(۱۵۳)

جریان و سیلان

فیضان ۳۲

# « ق »

سرمای سخت و شدید	قَارِس	۱
کوتاه	قَاصِر - قَاصِرَةٌ = کوتاه	۲
شکننده	قَاصِم - قَاصِمَةٌ = شکننده	۳ +
دور - بعید	قَاصِي - قَاصِيَةٌ = دور - بعید	۴ x
ریشه کن کننده - برکننده	قَالِع	۵ *
مطیع - نماز گزار - مُتَضَرِّع	قَانِت	۶ x
بسوی خدا		
قبه ها	قُبَاب	۷
گنبد	قُبَّة	۸
اسلامبول (ص)	قُبَّةُ الْإِسْلَامِ	۹

شعله - شراره	قبسه	۱۵
به پنجه گرفتن - گرفتگی - امساک	قبض	۱۱
( کنایه از بخل و همچنین غم و اندوه نیز میباشد )		
پنجه - مشت	قبضة	۱۲
دسته - جمعیت	قبیل	۱۳
گرد و خاک - تاریکی و سیاهی	قتام	۱۴
بسیار توانا - پر قدرت	قذار	۱۵
بدگوئی - طعن	قدح	۱۶
جام - کاسه بزرگ . جمع : اقداح	قدح	۱۷
اندازه - توانائی و قوت . جمع : اقدار	قدر	۱۸
ریگ	قدر	۱۹
آنچه بر بنده مقدر باشد - فرمان	قدر	۲۰

و حکم

بسیار توانا

۲۱ قدران

جاودانی

۲۲ قدم

دلیر - پیشرو - کثیر الاقدام

۲۳ قدم

قابل تأسی و پیروی - کسی که

۲۴ قدم

از او پیروی کنند

کهنه - خشکیده - بریده و قطعه

۲۵ قدید

قطعه شده

سکون - زمین پست و هموار -

۲۶ قرار

ساکن و ثابت شدن در محلی

خوانده شده - کتاب آسمانی

۲۷ قرآن

مسلمین (ص)

روشنای چشم

۲۸ قرۃ العین

دهات . مفرد : قریه

۲۹ قری

نزدیک . جمع : اقرباء	۴۰ قریب
سنگدلی - سختی	۴۱ قساوت
قهر و مخالفت	۴۲ قسر
میزان - آلت سنجش	۴۳ قسطاس
سخت و خشن - سنگ سخت -	۴۴ قسوة
ظلمانی - سخت دل	
کشیش - پیشوای مسیحی	۴۵ قسّیس
پوست - جلد - پوسته سطحی .	۴۶ قشور
مفرد : قشر	
جلا داده و تمیز - نو و پاکیزه	۴۷ قشیب
شکستن با دندان	۴۸ قضم
دورترین نقطه - بعید	۴۹ قصوی
حکم خدا که برگشت ندارد	۵۰ قضاء
شاخه های درخت	۵۱ قضبان

جویدن غذا - خائیدن	۴۲ قضم
سنگریزه - جاش که سنگریزه	۴۳ قضیض
داشته باشد	
	و و
قطن = پنبه	۴۴ قطن
ته . جمع : قصور	۴۵ قعر
زمین خالی و بدون آب و گیاه	۴۶ قفر - ضیالی
تکه نان - کندوی زنبور عسل -	۴۷ قفیر
زنبیل - مقدار معینی از زمین	
گردنبندها . مفرد : قلابه	۴۸ قلابه
وسط تابستان - مرداد ماه ( ص )	۴۹ قلب الاسد
از ریشه کردن	۵۰ قلع
اضطراب	۵۱ قلق
گندم	۵۲ قمح
زدن - خوار و ذلیل کردن	۵۳ قمع



دریای بیکران - بزرگ و مهم	۱۸ / ۵۴ قَمَقام
پیراهن . جمع : اَقْمَصَه	۵۵ قمیص
کنسولها . مفرد : قَنْصُول	۵۶ قَنَاصِل
پرده - روپوش	۵۷ قِنَاع
مقدار معینی از وزن - مال	۵۸ قَنْطَار
= قله ها . مفرد : قَنَه	۵۹ قَنَن - قِنَان
چاهها - قناتهای بهم پیوسته	۶۰ قَنَوَات
ناامیدی	۶۱ قَنُوط
پایه ها . مفرد : قَائِمَه	۶۲ قَوَائِم
پرهای جلو بال - شاه پرها	۶۳ قَوَارِم
طوفانهای شدید	۶۴ قَوَاصِف
گروه کوران	۶۵ قَوْمٌ عَمُون
محکم - متین	۶۶ قَوِیم
راهنمائی - زمامداری - پیشوایی	۶۷ قِیَادَت

(۱۶۰)

بی نیاز - قائم بالذات  
تفسیر حضرت اعلیٰ به سوره  
یوسف (ص)

قیوم  
الاسماء

# « ک »

خواب وحشتناك	كأبوس ٦
لیوانهای بدون دسته	كؤوب ٢
اندوهگین - محزون	كشیه ٣
درهم شکننده - شکار - درنده	كاسر - كاسرة ٤
ضمانت کننده - بعهده گیرنده	كافل ٥
پوشیده - دارای طبیعت سرد	كافور ٥
گیاهی خوشبو و سفید	
تمامی	كافة ٧
جگر - اصطلاحاً به معنی وسط	كبد ٨
و متن	

عظمت - بزرگی - جلال	کبریا <sup>۴</sup>
قید و بند سخت	کبل <sup>۱۰</sup>
لشکرها - سپاهیان	کتائب <sup>۱۱</sup>
تپه - تسل <sup>۱۲</sup> ریگ	کثیب <sup>۱۲</sup>
کثیف = بسیار زیاد - زویم <sup>۱۳</sup>	کثیف <sup>۱۳</sup>
انباشته - ضخیم	
خرمن	کدس <sup>۱۴</sup>
بوستان - باغ	کرم <sup>۱۵</sup>
اندوه ها - مصیبت ها . مفرد :	کروب <sup>۱۶</sup>
کرب	
دسته ای از فرشتگان - طائفین	کروبین <sup>۱۷</sup>
حول عرش	
دوره - رجعت	کرة <sup>۱۸</sup>
کدورت - اکراه	کره <sup>۱۹</sup>

لباس	كِسَاءٌ ۲۰
عدم پیروی از احکام	كُسْرٌ حُدُودٌ ۲۱
تیره شدن - گرفتن خورشید	كُسُوفٌ ۲۲
پوشش - لباس	كِسْوَةٌ ۲۳
شکسته	كَسِيرٌ ۲۴
پرده برداشتن	كَشْفُ الْفِطَاءِ = ۲۵
جلوگیری - ممانعت کردن	كَفٌّ (عَنِ الْأَمْرِ) = ۲۶
کردن	
دست خالی	كَفٌّ صِفْرٌ ۲۷
در جنگ روبرو شدن	كِفَاحٌ ۲۸
کور - نابینا	كَفِيفٌ ۲۹
محافظت	كِلَافَةٌ ۳۰
سگ ها . مفرد : کلب	كِلَابٌ ۳۱
قلم	كَلَمٌ ۳۲

عاجز - ناتوان	کلیل ۴۳
گنج ها	کنائز ۴۴
کنیسه ها - معابد یهود	کنائس ۴۵
پناه	کنف ۴۶ +
اصل - نهاد - پنهانی	کنه ۴۷
آب زندگانی = کوثر الحیوان	۴۸
دوره - زمان هتد و طولانی	کور ۴۹
طبیل	کوس ۴۰
ستاره . جمع : کواکب	کوکب ۴۱
تپه	کوم - کویب ۴۲ +
پناهگاه - غار	کُهِف - کُف ۴۳
داغ کردن - سوزاندن ( تلاش	کسی ۴۴ +
مجرد آن کوی میباشد )	
هستی - سرشت	کینونت ۴۵

# « ل »

بیرون از حساب	لَا تَحْصُوا ٤٩
بیرون از شمار	لَا تُعَدُّ ٤٧
برای خاطر - بجهت	لَا أَجَلَ ٤٨
ملحق شوند	لَا حِقَّ - لَا حِقَّةَ = آینده - ملحق شوند
همیشه	لَا زَالَ - لَا يَزَالُ = پیوسته - همیشه
چسبناک	لَا زَبَّ - غلیظ - ثابت - چسبناک
نورانی	لَا مَعَ وَلَا مَعَهُ = دَرَخْشَان - نورانی
عالم الهی	لَا هُوتَ
متزلزل نشدن - ثابت و پابرجا	لَا يَتَزَعَّزَعُ ٥٤
نمی میرد - نمردن	لَا يَمُوتُ ٥٥

در - مروارید . جمع : لُثَالِي و	و ه و ۵۶ لَو لَو
شیر	۵۷ لَبْن
عاقل - خردمند	۵۸+ لَبِيب
دهان بند - پارچه ای که پائین	۵۹ لَثَام
صورت و جلوی دهان می بندند	
آبهای زیاد - وسط دریا -	و ۶ لَجَج
دریاهای عظیم . مفرد : لَجَّة	
کسی که زبانش میگیرد و لکنت	۶۱ لَجَلَج
دارد - متردد	
جمع شدن چند نفر برای شور .	و ه ۶۲ لَجْنَه
جمع : لَجْن و لَجْنَات	
آب زیاد	و ه ۶۵ لَجَّة
مراقبت کردن	و ه ۶۴ لِحَاط



۶۵ لَحَظَاتٌ نگاهها - نظرها - عنایات

۶۶ لَحْمٌ گوشت

۶۷ لِحَى - لِحَى = ریشها . مفرد : لِحِيَهْ

۶۸ لَدُودٌ دشمنِ سخت و خونخوار - لجوج

۶۹ لَدَغٌ گزیدن با نیش ( کنایه از زخم

زبان و نیش نیز میباشد )

۷۰ لِسَانٌ زبان . جمع : اَلْسُنُ و اَلْسِنَهْ

۷۱ لَطَمَاتٌ سیلی - تپانچه و کنایه از

سختیها - پیشآمدهای

دشوار . مفرد : لَطْمَهْ

۷۲ لَطُوفٌ بسیار مهربان

۷۳ لَطْفٌ آتش - شعله آتش - دوزخ ( ص )

۷۴ لُعَابٌ آب دهان - بزاق

۷۵ لُعْبٌ - لُعْبٌ = بازی - شوخی

لعنت ۷۶ - لعن = طرد - دشنام

رنج کشیدن - خسته و کوفته

لغوب ۷۷

شدن - پریشانی - رنج و

محنت

چون و چرا

لم و بم ۷۸

يك نظر کوتاه

لمحه ۷۹

عیب گرفتن - با گوشه چشم و

لمز ۸۰

ابرو اشاره کردن و عیب جوئی

نمودن

لمزه - لامز = عیب جو . جمع : لامزین

علم - بیرق . جمع : الویه

لواء ۸۲

علم و رایت افراشته شده ( مقصود

لواء معقود ۸۳

عهد و میثاق الهی است )

سوزان ها . مفرد : لفوح و لافح

لوافح ۸۴

بادهای باران دار و نافع	۱۸۵ کَوَاقِحْ
پرتوهای درخشان . مفرد :	۱۸۹ کَوَامِعْ
لا مَعَه	
سوزش جگر - اشتعال - سوزش	۱۸۷ کَوَعَةٌ
دل از غصه و اندوه	
در آوردن زبان از دهان بعلت	۱۸۸ کَلْهَتْ
تشنگی و نفس نفس زدن	
شعله آتش	۱۹۴ کَلْهَيْبٌ لَطْفٌ
کاشکی ( در تمنی و آرزوی چیز	۹۰ کَلَيْتٌ
مَحَالٌ )	
شیر - ( درنده )	۹۱ کَلَيْتٌ
شب . جمع : لِيَالِي	۹۲ كَلِيلٌ
نرم	۹۴ كَلِينٌ

« م »

آب . جمع : رِیَاه	۱- مَاء
مُلْجَاء - محل برگشتن	۲- مَاب
مقاصد - حاجات	۳- مَارَب
شکننده = آینده - آمدنی	۴- مَأْتِي (مَأْتِيًّا)
شکننده عهد و پیمان - خاج	۵- مَارِق (مَارِقًا)
از دین	
آنچه از دست رفته	۶- مَأْفَات
عاقبت - محل بازگشت - مرجع	۷- مَال
آنچه پشت سر میباشد - عَقِب	۸- مَأْوِرَاء
دنبال	

مجلس شور - انجمن شور -	۹- مؤتمَر
کنفرانس	
پنا هگاه	۱۰- مأوی
اقدام برای انجام کاری	۱۱- مبادرت
دور شده	۱۲- مبتعد
مطلوب - دلخواسته - مقصود	۱۳- مبتغی
محکم - متین	۱۴- مبرم
با دلیل و برهان ثابت شده	۱۵- مبرهن
بشارت دهنده	۱۶- مبشّر
مبعوث کننده - فرستنده	۱۷- مبعث
واضح - آشکار	۱۸- مبین
بیان کننده	۱۹- مبین
شعله ور - فروزان	۲۰- متأجج
رنج ها . مفرد : متعب	۲۱- متاعب

پشت سرهم	متتابع - متتابعة =	۲۲
دارای جسم شده - به صورت	متجسد	۲۳
جسم درآمده		
پا برهنه	متحافی	۲۴
خوار - ذلیل	متذلل	۲۵
پشت سرهم - دولفت بيك	مترادف	۲۶
معنی - دونفر بريك مرکوب		
زمزمه کننده - خواننده - سراینده	مترنم	۲۷
زیاد شونده	متزاید	۲۸
بی ثبات - لرزان	متزعزع	۲۹
بالا رونده	متصاعد	۳۰
شامل - دربرآورنده	متضمن	۳۱
تعب آورنده - پر زحمت و مشقت	متعب	۳۲
ارجمند - محترم	متعزز	۳۳

متعسرٌ متعرجٌ	شعله ور - سوزان	۴۴
متعظمٌ	بزرگ - مورد احترام	۴۵
متفرسین	مردم زیرک و هوشیار	۴۶
متقمصٌ	لباس پوشیده	۴۷
متقنة	محکم	۴۸
متكاثفٌ - متكاثفةٌ	روپهم انباشته شده	۴۹
متلائی	درخشان - تابنده - مروارید آسا	۵۰
متممٌ	تمام کننده - دنباله - بقیه	۵۱
متنافرٌ - متنافرةٌ	گریزان ازهم - بیزار ازهم	۵۲
متواصلٌ	بهم پیوسته - پشت سرهم	۵۳
متوجٌ	تاج دار	۵۴
متوسلٌ	طالب شفاعت - پناهنده	۵۵
متونٌ	مفرد آن متن به معنی اصل و ظاهر	۵۶
متوهمین	اسیران وهم و خیال	۵۷

به هیجان آمده  
 آشفته از شدت عشق  
 مثل - مانند - اندازه - درجه  
 با شکنجه اعضا را بریدن  
 میوه دار - بافایده  
 بهتر - احسن - افضل - مفضل  
 اعلیٰ - شریف تر . جمع : امثال و  
 مثل

مشرف شدن به حضور  
 منزل . جمع : مشاوی  
 شبیه - نظیر  
 جلوه گاه ها  
 جای چیدن میوه یا درخت که  
 از آن میوه چینند . مفرد : مجنی

و  
 ۴۸ مشیح  
 و  
 ۴۹ متیمه  
 و  
 ۵۰ مشابه  
 و  
 ۵۱ مثله  
 و  
 ۵۲ مشمره  
 و  
 ۵۳ مثلی

و  
 ۵۴ مشول  
 و  
 ۵۵ مشوی  
 و  
 ۵۶ مشیل  
 و  
 ۵۷ مجالی  
 و  
 ۵۸ مجانی



گناهگار - مقصر - عاصی - مرتکب	۵۹ مجترح
عظمت - بزرگی	۶۰ مجد
جذب کننده	۶۱ مجذب
مجموعه ستارگانی در آسمان که	۶۲ مجره
بشکل بقعه سفیدی بچشم میخورد	
تجلی کننده - ظاهر شونده	۶۳ مجلی
مرتب - صفت بسته	۶۴ مجنذ
گیر	۶۵ مجوس
کوشش ها	۶۶ مجهورات
بزرگوار - عظیم ( نام کتاب بیان	۶۷ مجید
فارسی ) ( ص )	
پناه دهنده	۶۸ مجیر
عقاب - عذاب - کید - مکر	۶۹ محال
جدال	

دوست داران	۷۰. مَجِبِّينَ
غافل - محتجبه = در پرده مانده - غافل	۷۱. مَحْتَجِبٍ
میان راه راست و مستقیم	۷۲. مَحْجَةٌ
کسی که امر تازه ای را ایجاد میکند	۷۳. مَحْدِثٌ
گوینده - روایت کننده - احادیث	۷۴. مَحْدِثٌ
احاطه کننده - بلائی که از هر طرف احاطه کند	۷۵. مَحْدِقٌ
بر انگیزته شده	۷۶. مَحْشُورٌ
قلعه محکم	۷۷. مَحْصَنَةٌ
حساب دارنده - شمارنده -	۷۸. مَحْصِيٌّ
نگهدارنده حساب	
محل فرود آمدن	۷۹. مَحْطٌ
احاطه شده - محاط	۸۰. مَحْفُوفٌ
از بین بردن - باطل و محو کردن	۸۱. مَحْقٌ

پسندیده - ستوده	۸۱ محمد
فرض کردن - تعبیر کردن	۸۱ محمل بستن =
گرفتاریها - محنتها - رنجها	۸۲ محن
وجه - روی - رخسار	۸۶ محیا
زنده کننده	۸۹ محیی
راهها ( راه بین دوردیف	۸۷ مخارف
درخت ) . مفرد : مخرفه	
بلیات - شدائد - خطرها	۸۸ مخاطر
چنگالها	۸۹ مخالب
مهر شده - تمام شده	۹۰ مختوم
خوار و ذلیل	۹۱ مخذول
محل خروج - گشایش - آسایش.	۹۲ مخرج
جمع : مخارج	
پنهان - محفوظ در خزینه	۹۴ مخزون

پوشیده - پنهان	و ا ح / ۹۴ مخسوف
اختصاص یافته	و ا ح / ۹۵ مخصص
سرشته شده = مخمره	و ا ح / ۹۶ مخمر - مخمره
خاموش شده - ساکن و ساکت	و ا ح / ۹۷ مخمور
کریم	و ا ح / ۹۸ مخول
ترسناك	و ا ح / ۹۹ مخيف
شهرها . مفرد : مدینه	و ا ح / ۱۰۰ مدائن
مركب	و ا ح / ۱۰۱ مدار
وسائل و آلات دفاع . مفرد :	و ا ح / ۱۰۲ مدافع
مدفع	
مقبره ها . مفرد : مدفن	و ا ح / ۱۰۳ مدافن
گوشه های چشم که اشک از آن	و ا ح / ۱۰۴ مدامع
میریزد . مفرد : مدمع	
ظاهر سازی	و ا ح / ۱۰۵ مداهنه

- ۱۰۶ مدرّ خشت - گلوخه خاکی - گلپاره
- ۱۰۷ مدرّار باران نافع و فراوان
- ۱۰۸ مدلّ ثابت شده با دلیل
- ۱۰۹ مدلهمّ مطبوع تاریک - سیاه
- ۱۱۰ مدّ مدّ غرش کننده - کسی که با خشم سخن گوید
- ۱۱۱ مدّ نیت اجتماع - آنچه باعث حسن نظام اجتماع بشر است
- ۱۱۲ مدّ و مدّون بشکل کتاب در آمده - جمع آوری شده
- ۱۱۳ مدّهش - مدّهشّة = باعث تعجب - دهشت آور
- ۱۱۴ مدّی - مدّیة = نهایت - مدت
- ۱۱۵ مدّین اسم شهری که وطن شعیب

پیغمبر بوده است	
۱۱۶ مذبح - مذبحه = قربانگاه - کشتارگاه	مذبح
۱۱۷ مذبوح - مذبوحه = گوبریده	مذبوح
اقرار کننده	مذعن
آمیختن و آلودن	مذق
گناهکار	مذنب
آینه ها . مفرد : مرآت	مرایا
پرورده شده - بار آمده	مرسی
شكاک	مرتاب
لرزنده	مرتعد
لرزان	مرتعش
ثابت - پابرجا	مرتکز
دشت - مرغزار	مرج
نشاط و سرمستی	مرح

سر مست ها . مفرد : مَرِح	۱۳۹ مَرْحَى
پاشیده شده	۱۴۰ مَرشوش
کمینگاه . جمع : مَرَاِِد	۱۴۱ مَرْصَاد
محکم	۱۴۲ مَرصُوص
زن شیر دهه . جمع : مَرَضَات	۱۴۳ مَرَضِع
موپهای پیچیده - گیسوان	۱۴۴ مَرغُولَات
مَجَّد	

مَرَقَاة - مَرَقَى = نردبان - پلکان . جمع :	۱۴۵
مَرَاَقِي	
خوابگاه - مَدْفِن . جمع : مَرَاَقِد	۱۴۶ مَرَقِد
بار - دفعه . جمع : مَرَّات	۱۴۷ مَرَّة
شك کننده	۱۴۸ مَرِيْب مَرَاب
تلخ	۱۴۹ مَرِيْرَه
عقاید	۱۵۰ مَرَاْعِم

مبتلی به زکام

نی - قره نی . جمع : نِزَامِیْر

شامگاه

نقطه مقصود

گوش ها . مفرد : مِسمِع

کردارها یا گفتارهای زشت و

بد - زشتی ها . مفرد : مِساءة

مقصد - حاجت - مورد باز

خواست

گله و شکایت از روزگار ( فارسی )

سرور - خوشحال

پنهان

ریزه ریزه و نرم شده - کهنه

شده ( جامه )

مِزْکُوم ۱۴۱

مِزْمَار ۱۴۲

مِساء ۱۴۳

مِساَق ۱۴۴

مِسامِع ۱۴۵

مِساوِی ۱۴۶

مِساوِل ۱۴۷

مِست ۱۴۸

مِستبِشِر ۱۴۹

مِستتر ۱۵۰

مِسحُوق ۱۵۱



مردم ناتوان	مستضعفین	۱۵۳
بزرگوار - پسندیده - مرغوب	مستطاب	۱۵۴
پیروان - کسانی که در سایه	مستظلمین	۱۵۴
چیزی در آیند		
کسی که به او پناه میبرند	مستعاز	۱۵۸
کسی که از او کمک میگیرند	مستعان	۱۵۹
سوزان - شعله ور	مستعر	۱۵۷
تکبر کنندگان - معرضین	مستکبرین	۱۵۸
کسی که طلب یاری و مساعدت	مستمد	۱۵۹
نماید		
پوشیده - پنهان	مستور	۱۶۰
برقرار - جالس - راه صاف	مستوی	۱۶۱
چراگاه - صحن نمایشگاه .	مسترح	۱۶۲
جمع : مسارح		

( ٧٨١ )

( ١٨٤ )

١٤١ مَسْعَرُ شَطْبِي بر افروخته - شعله ور

١٤٤ مَسْطُور نوشته شده

١٤٥ مَسْفُوك ریخته شده

١٤٦ مَسْكِيَّة مَسْكُ الْوَد - مَعَطَّر

١٤٧ مَسْلُوب - مَسْلُوبَةٌ = گرفته شده

١٤٨ مَشَارِب = زَائِعٍ عَقَائِد - آراء - سلیقه ها .

مفرد : مَشْرَب

١٤٩ مَشَام قوه شامه - بویائی - بینی

١٧٠ مَشَاهِد نقاط مقدسه - محل های

شهادت - زیارتگاهها . مفرد :

مَشْهَد

١٧١ مَشْت - مَشْتَةٌ = پریشان

١٧٢ مَشْحُون پُر

١٧٣ مَشْرُوع مطابق قانون

کارهای مفید - امور مطابق شرع	مشروعات ۱۷۴
سایه درخت - محل قربانی و	مشعر ۱۷۵
مناسك حج -	
تابان - درخشان	مشمشع ۱۷۶
چراغدان = مشکاة	مشکوة ۱۷۷
مورد سپاس - مورد تقدیر	مشکور - مشکورة ۱۷۸
محکم - متین	مشید ۱۷۹
اراده الهی - خواستن	مشیت ۱۸۰
گرفتاریها - بلاها . مفرد :	مصائب ۱۸۱
مصیبت	
محل های صدور . مفرد : مصدر	مصادر ۱۸۲
ابواب - درها . مفرد : مضرع	مضاربع ۱۸۳
سختی ها - صعوبت ها	مصاعب ۱۸۴
چراغ . جمع : مصابیح	مصباح ۱۸۵

صدق هرچیز - شاهد و دلیل

۱۸۶ مِصْدَاق

صداقت - گواه راستی . جمع :

مِصَادِيق

شهر

۱۸۷ مِصْر

کرسی - محلی برای نشستن که

۱۸۸ مِصْطَبَه

قدری بالاتر از سطح اطاق

باشد - محل جلوس

مشتعل

۱۸۹ مِصْطَلِي

جای تابستانی - بیلاق

۱۹۰ مِصِيف

خوابگاهها - بسترها . مفرد :

۱۹۱ مِضَاجِع

مِضْجِع

کم فروش

۱۹۲ مِطْفَف

رنج دیده - مصیبت کشیده

۱۹۳ مِضْطَهْد

میدان

۱۹۴ مِضْمَار

یکی از درجات روحانیه کلیسای	۱۸۸	مَطْرَانَه
مسیحی . مفرد : مَطْرَان و		
مَطْرَان		
محل طواف	۱۹۰	مَطَاف
مورد نظر و توجه	۱۹۷	مَطْرُوح
مورد نظر و توجه = بخاک افتاده <sup>م</sup> دب = <sup>م</sup> مغض		
دفن شده - زیرخاک پنهان	۱۹۸	مَطْمُح
شده ( در اصطلاح ویران و	۱۹۹	مَطْمُور
خراب )		
پیچیده شده	۲۰۰	مَطْوِيّ
تاریک	۲۰۱	مَظْلَم
بازگشت - جای برگشت -	۲۰۲	مَعَاد
رستاخیز (ص)		
پناهگاه	۲۰۴	مَعَاذ

پناهگاهها . مفرد : مَعْقِل	۲۰۴	مَعْقِل - مَعَاد
کارخانجات . مفرد : مَعْمَل	۲۰۵	مَعَامِل
آبار شده	۲۰۶	و مَعْمُور
جائی که پیوسته مردم بدانجا	۲۰۷	مَعَاهِد
مراجعه کنند مثل مدارس و مریض		
خانه ها . مفرد : مَعْهَد		
ستمکاران - کسانی که به حـ	۲۰۸	و مَعْتَدِین
دیگران تجاوز میکنند		
در پناه - پناه برنده	۲۰۹	و مَعْتَصِم
پناهگاه	۲۱۰	و مَعْتَصِم - مَعْتَصِف
گوشه نشین	۲۱۱	و مَعْتَكِف
عاجز کننده	۲۱	و مَعْجِز
تجهیزات	۲۱۲	و مَعْدَات
بالا رفتن - مقام قُرب - نردبان و	۲۱	مَعْرَاج

پلکان . جمع : مَعَارِج

تعزیت گوینده

۲۱ مَعَزِيّ

سخت

۲۱۱ مَعْسُور

گروه

۲۱۱ مَعْشَر

کسی که پیشانی بر زمین مینهد و

۲۱۸ مَعْقِرٌ طَبِيبٌ

صورت بخاک میمالد

بسته شده ( به لَوَاءٌ مَعْقُودٌ

۲۱۹ مَعْقُودٌ

مراجعه شود )

آشکار کننده

۲۲۰ مَعْلِنٌ

چشمه - آب گوارا و خالص

۲۲۱ مَعِينٌ

مَعِينٌ الْحَيَاتِ = چشمه آب زندگانی (ص)

پوشیده شده ها

۲۲۲ مَفْشِيَّاتٌ

بی هوش افتاده ها . مفرد :

۲۲۴ مَفْشِيَّاتٌ

مَفْشِيٌّ

مَقْنَعٌ

مَقْنَعٌ = پوشیده شده

مَقْنَعٌ = پوشیده - مستور - در پرده

کینه جویان - دشمنان

مَغْلِبِينَ

زنهای آوازه خوان

مَغْنِيَاتٍ

فریادرس

مَغِيثٍ

بیابانهای بی آب و علف . مفرد :

مَغَاوِزٍ

مغازه - جای رهائی و پناه -

جای مردن و هلاک

سوءال و جواب - گفتگوها

مُفَاوِضَاتٍ

کلید . جمع : مَفَاتِيحُ

مُفَاتِحٍ

تهمت زندگان

مُفْتَرِينَ

فتوی دهند - قاضی اسلام

مُفْتِيٍّ

رها شده - ترك شده

مُفْسُوخٍ

جایگاه

مَقَامٍ



قرار و مدار گذاشتن - درامری

مقاوله ۲۲۷

قرار گذاشتن . جمع : مقاولات

محل اقبال - محل توجه

مقبل ۲۲۸

استفاده کننده - بهره مند

مقتبس ۲۲۹

قطع شده

مقروض ۲۳۰

ناقص - محدود - مختصرو

مقصور ۲۳۱

گوتاه

پوشیده شده - روی بسته

مقنعه ۲۳۲

مستور - پوشیده

مقنوع ۲۳۳

ذلیل - خوار - مغلوب

مقهور ۲۳۴

با یکدیگر عناد ورزیدن

مکابره ۲۳۵

چیزهای ناپسند - مشکلات

مکاره ۲۳۶

محل های اختفاء و پنهان

مکامن ۲۳۷

شدن . مفرد : مکمن

مکرها - حيله ها . مفرد : مَکِيدَة  
 بخاک افتاده - سربخاک نهاده  
 مورد تکریم - محترم  
 تاجدار - اگلیل دار  
 پوشیده - مستور  
 پابرجا - محکم  
 شراب ناب  
 گروه - دسته - جمعیت  
 پناه - پناهگاه  
 پناهنده شده  
 محل پناه - جای امن و امان  
 امور وابسته - دنباله ها  
 گشت و گشتار شدید - قتل و  
 گشتار در جنگ

۲۴۸ مَکَايد  
 ۲۴۹ مَکَب  
 ۲۵۰ مَکْرِم  
 ۲۵۱ مَکْلَل  
 ۲۵۲ مَکْنُون  
 ۲۵۳ مَکِين  
 ۲۵۴ مَل  
 ۲۵۵ مَلَاء  
 ۲۵۶ مَلَا ز  
 ۲۵۷ مَلْتَجِي  
 ۲۵۸ مَلْجَاء  
 ۲۵۹ مَلْحَقَات  
 ۲۶۰ مَلْحَمَه

صاف = مَلَسَ - مَلَسَاءُ ۲۴

بازیچه مَلْعَبَةٌ ۲۵

شوری مَلُوحَةٌ ۲۶

حسرت زده - دلسوخته و مَلْهُوفٌ ۲۶

اندوه گین

بندگان - زر خریدان . مفرد : مَمَالِيكٌ ۲۹

مَمْلُوكٌ ۲۸

شك کنندگان مَمْتَرِيْنٌ ۳۵

مَحَالٌ - بلند - مرتفع مَمْتَعٌ ۳۷

گسترده - کشیده شده - دراز مَمْدُودٌ ۳۶

صاف - شفاف مَمْرَدٌ مَلَسٌ ۳۹

مَسْخٌ شده - مشکل برگشته مَمْسُوخٌ ۳۷

نقاطی که گیاه از آنها میروید . مَمْنَابِتٌ ۳۷

مفرد : مَنبِتٌ

اسم بتی است	مَنَاتٌ ۲۷۳
آهسته سخن گفتن - راز و نیاز	مَنَاجَاتٌ ۲۷۴
کردن	
محل نور - ستونی که روی آن چراغ	مَنَارٌ ۲۷۴
میگذارند	
اعمال عبارات حج (ص) - محل	مَنَاسِكٌ ۲۷۵
قربانی کردن . مفرد : مَنَسَكٌ	
ملجاء و مفر - پناه و گریزگاه	مَنَاصِرٌ ۲۷۶
شمشیرها . مفرد : مَنَصَلٌ	مَنَاصِلٌ ۲۷۷
مخالفت - تفحص - اعراض کردن	مَنَاقِشَةٌ ۲۷۸
کثیرٌ الْاِحْسَانِ	مَنَانٌ ۲۷۹
منتن - منتنه = بدبو	مَنَتِنٌ ۲۸۰
منتظر فرصت	مَنْتَهِزٌ ۲۸۱
نجات دهنده	مَنجِيٌّ ۲۸۲

سرازیر - فرود آینده	منحدر ۲۸
ذوب شده - از بین رفته	منحل ۲۸
عطیه - دَهِش	منحه ۲۸
یکنوع کرسی و سخت چوبی برای نشستن - (مَعْدِن طَلا)	مندر ۲۸
دور شده	مندفع ۲۸
ریخته شده	مندفق ۲۸
در ضمن چیزی قرار گرفته	مندمج ۲۸۸
انذار کننده - ترساننده - تخویف کننده	مندر ۲۸۵
منشرح - منشرحة = مسرور - واسع	منشرح ۲۹۰
فرمان - امر - حکم	منشور ۲۹۱
بیهوش افتاده	منصعق ۲۹۲
نوشته و تصریح شده	منصوص ۲۹۵

درهم پیچیده	۲۹۴ منطوی
زنده کننده - به پای دارند	۲۹۵ منعش
وصف شده	۲۹۶ منصوت
فرورفته در آب - غوطه ور	۲۹۷ منغمس
قطع شده - بریده شده	۲۹۸ منقصم
مایه فخر و مباهات - امری که	۲۹۹ منقبت
موجب تقدیر باشد - راه درکوه	
جمع : مناقب	
نجات دهنده	۳۰۰ منقذ
پراکنده - برطرف شده	۳۰۱ منقشع
کنده شده - گود شده ( میان	۳۰۲ منقصر
خالی )	
بد بخت - ذلیل	۳۰۳ منکوب
واژگون	۳۰۴ منکوس

مزمِنَم و<sup>۸</sup> مزین - نقاشی شده - پوشیده

و مستور

مَنَهَاض و<sup>۸</sup> استخوان شکسته ( پس از گرفتگی

و پیوند )

مَنَهَج - مَنَهَج = راه - طریق مستقیم -

طریقه . جمع : مَنَاهِج

شکست خورده و فرار کرده

مَحَلْ آب خوردن . جمع : مَنَاهِل

ریزان و جاری

مَنِي - مَنِي : مَنِيه و مَنِيه

بلند - مرتفع - بزرگ - افراخته

میراث ها

مَوَالِي مَوَالِي . مفرد : مَوَالِي

عطا یا - بخشش ها . مفرد :

مَوْهَبَةٌ و مَوْهَبَةٌ

قسمتی از آب که از سطح خودش

۴۱۶ موج

بالا تر می‌رود

فتنه و فساد

۴۱۷ هوج و موج

محل اجتماع - مجلس شور

۴۱۸ مؤتمر

پناه - امید

۴۱۹ مؤئل

محل قدم - جای پا

۴۲۰ موطنی

روشن شده و بر افروخته

۴۲۱ موقده

وقار

۴۲۲ مهابت

محل فرود آمدن . مفرد : مهبط

۴۲۳ مهابط

حمله کردن - هجوم کردن

۴۲۴ مهاجمه

۴۲۵ مهاوی الردی = پرتگاههای هلاک

محل وزش باد

۴۲۶ مهب

از شدت سرور بحرکت آمده

۴۲۷ مهتز



گهواره	۳۲۸ مَهْد
صِدَاقِ عَقْد - مَهَارَتِ وَحِذَاقَتِ	۳۵۹ مَهْر
پناهگاه - گریزگاه . جمع :	۴۴۰ مَهْرَب
مَهَارِب	
مهرگان	۴۴۱ مَهْرَجَان
کسی که با شتاب راه می‌رود -	۴۴۲ مَهْرُول
شتابان	
شکست خورده	۴۴۳ مَهْرُوم
مِهْن - مِهْن = حرفه ها - کارها . مفرد :	۴۴۴ مِهْن
مِهْنَه و مِهْنَه	
غالب - فرمانده - نگهبان	۴۴۵ مِهْمِن
( از اسماء الهی است )	
حقیر کننده - ضعیف کننده	۴۴۶ مِهْمِن
حقیر - ضعیف - خوار و پست	۴۴۷ مِهْمِن

( ۲۰۰ )

جمع : مَهْنَاءُ

آب ها . مفرد : ماء

قمار ( هر بازی که در آن شرط

بندی کنند )

۳۳۸ مِیَاهُ

۳۳۹ مِیْسِرٌ

۳۴۰ مِیْسُورٌ / مِیْسُورٌ آسان

زمان و وقت معین - وعده

۳۴۱ مِیْقَاتٌ

« ن »

آتش	۱	نَائِرَه
نَوَى = دوری	۲	نَاعِي - نَائِيَه = دور
روینده	۳	نَابِت
حرکت کننده - جنبنده	۴	نَابِض
جوشنده - جوشان	۵	نَابِع
پیروزمند - به مقصود رسیده -	۶	نَاجِح
رستگار		
لاغَر ( از بیماری یا سفر یا عشق )	۷	نَاجِل نَاجِل
آتش سوزان	۸	نَار حَامِيَة
عابد - زاهد	۹	نَاسِك

عالم امکان - جهان انسانی	۱. ناسوت
نشو و نما کننده	۱۱. ناشئه
کلاغ بانگ کننده و در اصطلاح	۱۲. ناعق
معارف بهائی مدعی باطل	
کشنده - زهر خالص کشنده	۱۳. ناقع = نَفَّیح
بوق - صور	۱۴. ناقور
شکننده عهد و پیمان	۱۵. ناکث عهد
رجوع کننده به حال اول - بی وفا	۱۶. ناکص
شریعت - قانون آسمانی	۱۷. ناموس
خشکیده - پژمرده - تشنه	۱۸. ناھل
سیراب	
خبر	۱۹. نبأ
صدا و پارس سگ	۲۰. نباح

فطانت - شرافت - بیداری و

هوشیاری

قسمتی یا قطعه ای از کتاب یا

چیز دیگر. جمع : نُبذ

ترك نمودن چیزی یا امری - چیزی

را به پشت سر انداختن و از

دست انداختن

چراغ - شخص جسور - سرنیزه

جمع : نِبَارِيسِ

جوشش آب از چشمه

شرافت - بزرگواری

تیر . جمع : نِبَال

نجیب - دانا و هوشیار - عظیم

تغفن - بد بوئی

نِبَاهَةٌ ۲۱

نُبْذَةٌ ۲۲

نُبْذٌ ۲۳

نِبْرَاسٌ ۲۴

نِبْعَانٌ ۲۵

نِبْلٌ = نِبَاهَةٌ ۲۶

نِبْلٌ ۲۷

نَبِيلٌ ۲۸

نَتَانٌ ۲۹

( به تثلیث نون ) مس - آتش

۴۰۸ نجاس

سرشت و طبیعت

بسیار دانشمند و ماهر. جمع :

۴۱ نَحْرِیر

نَحَارِیر

مذاهب - عقاید - اریان .

۴۲ نَحَل

مفرد : نَحْلَه

لَاغَرِی

۴۳ وَو  
نَحُول

با صدای بلند گریه کردن

۴۴ نَحِیب

کهنه و پوسیده

۴۵ نَخْرَه

تازگی و کطراوت

۴۶ نَدَاوَت \*

باران - سَخَاوَت و بَخَشْش -

۴۷ نَدِی

جود

( مصدر ) ترسانیدن - بر حذر

۴۸ نَذِیر

داشتن - ترساننده - پیغمبر (ص)

- ۳۹ نِسَاءٌ و نِسْوَانٌ = زنان  
۴۰ نَسْفٌ از پایه ویران و متلاشی کردن -  
فروریختن  
۴۱ خ نَسْمَةٌ نسمة  
نَسِيمٌ نسیم  
۴۲ نَسْمَةٌ نسمة  
۴۳ نَشْئَةٌ نشئه  
وجود - جهان  
۴۴ نَصٌّ نصّ  
تصریح - گفتار آشکار و صریح  
جمع: نَصُوصٌ  
۴۵ نَصْبٌ نصب  
رنج و خستگی - درد - بلا -  
نشانه و علم برپا شده  
۴۶ نِصَابٌ نصاب  
اصل - اندازه - مقدار معینی  
برای زکوة  
۴۷ نِصَالٌ نصال  
سرهای تیر - پیکان ها . مفرد :  
نَصْلٌ

(۲۰۶)

نصیحت - پند و اندرز - دعوت

نصح ۴۸

به خیر و منع از شر

جمیل - نکوروی - شاداب -

نضیر ۴۹

خرم

سر سبزی و خرمی

نضرت ۵۰

گمربند - حدود - دور

نطاق ۵۱

نعیق = صدای کلاغ

نفاق ۵۲

گفش ها . مفرد : نعل

نعال ۵۳

اوصاف - محامد . مفرد : نعت

نعت ۵۴

نرمی

نعومة ۵۵

نعومة الاظفار = کنایه از کودکی

نعمه ۵۶

بانگ کلاغ و زاغ

نعب ۵۷

دوروش - بی حقیقتی - خیانت

نفاق ۵۸

بوهای خوش . مفرد : نفعه

نفعات ۵۹



سرگون کردن	۹۰ نَفْیٌ
هرگزیدگان • مفرد : نَقِیب	۹۱ نَقْبَاءٌ
نجات - خلاص - سلامت	۹۲ نَقْدٌ
کوبیدن - زدن - رمیدن -	۹۳ نَقْرَةٌ
صیحه و فریاد	
شکستن عهد و پیمان	۹۴ نَقْضُ عَهْدٍ
انتقام - عذاب • جمع : نَقَمٌ	۹۵ نَقْمَةٌ = نَكَالٌ
رئیس و بزرگ قوم • جمع : نَقْبَاءٌ	۹۶ نَقِیبٌ
موشتر - زهر خالص	۹۷ نَقِیعٌ - نَائِجٌ
عذاب	۹۸ نَكَالٌ
پشتی های کوچک که بآن تکیه میکنند • مفرد : نَمْرُقٌ و نَمْرُقَةٌ	۹۹ نَمَارِقٌ = نَمْرُقَةٌ
مورچه • جمع : نَمَلٌ	۱۰۰ نَمْلَةٌ - نَمَلٌ
مصائب شدید	۱۰۱ نَوَائِبٌ = نَوَائِلٌ

آنچه مردم به ترك آن مجبورند	۷۲ نواهی
مقاصد	۷۳ نوایا
فراق - دوری	۷۴ نوئی
روز . جمع : انهر	۷۵ نهار
غارت کردن	۷۶ نهب
عقل	۷۷ نهی
تاراج و غارت - ترس و بیم	۷۸ نهیب
گریه و زاری در سوگواری	۷۹ نیاح
خفتگان . جمع : نائم	۸۰ نیام
غلاف ( فارسی )	۸۱ نیام
دعا با حال تضرع و زاری	۸۲ نیایش
منیر - درخشان ( خورشید )	۸۳ نییر
آتشها . مفرد : نار	۸۴ نییران
ماه باران نافع - ماه دوم از سالها <sup>ی</sup>	۸۵ نیسان

ریزان ( وِبِلٌ : باران شدید )	۱۶۱	وَابِلٌ
بیابان - دره - زمین پست و	۱۷	وَادِي
آبگیر . جمع : اَوْدِيَه		
پهناور =	۱۸	وَأَسْعَةُ الْأَرْجَاءِ
مریض - لاغر و افسرده	۱۹	وَأَصْب
خوشا =	۲۰	وَأَطْوَبِي - وَأَفْرَحًا
شنونده - نگاهدارنده	۲۱	وَأَعِيَه
وارد	۲۲	وَأَفْد
کامل - تمام	۲۳	وَأَفِيَه
بی تمیز - سست	۲۴	وَأَهِيَه

آشتی - صلح	۹۵ وَثَام
بدبختی - سختی - عاقبت بد	۹۶ وَبَال
سخت - شدید - وخیم	۹۷ وَبِیل
طریقه - روش	۹۸ وَتِیْرَه
بت پرست	۹۹ وَثَنِی
عهدنامه - گرو . جمع : وَثَائِق	۱۰۰ وَثِیْقَه
محکم - استوار	۱۰۱ وَثِیْق = وَثَقُ
دردمند	۱۰۲ وَجَعَان
درد . جمع : اَوْجَاع	۱۰۳ وَجَع
دردگان بیابان	۱۰۴ وَحُوشِ عَرَاء
( به تثلث واو ) مَحَبَّت - عشق	۱۰۵ وَد
بسیار با محبت - محبوب	۱۰۶ وَدُور
پشت سر - عَقِبِ سِر	۱۰۷ وَرَاء
ارث برندگان . مفرد : وَاْرَث	۱۰۸ وَرَاث

گل - گل سخ . جمع : اَوْرَاد

۱۰۹ وِرْد

کبوتر

۱۱۰ وِرْقَاء

کبوتر

۱۱۱ وِرْقَه

برگ درخت

۱۱۲ وِرْقَة

مردم

۱۱۳ وِرِی

گناه - بار سنگین . جمع : اَوْزَار

۱۱۴ وِزْر

پشتی - مُتْكَا . جمع : وِسَائِد

۱۱۵ وِسَائِدَه

مِدَال - علامت - نشان

۱۱۶ اَوْسَام

چرك - كَثَافَت . جمع : اَوْسَاخ

۱۱۷ وِسْخ

پست - حَقِير

۱۱۸ وِضِيع

وِطَاء - وِطَاء = فِرَاش - آنچه بر زمين -

بگسترانند

ظرف . جمع : اَوْعِيَه و جمع -

۱۱۹ وِعَاء

الجموع : اَوَاعِي

زمین سخت یا راه سخت و دشوار	۱۲۱۵ وَعِرٌ - وَعِرٌ
وعده ها . مفرد : وَعْدٌ	۱۲۲ وَعُودٌ
احمق - نادان . جمع : اَوْغَادٌ	۱۲۴ وَعْدٌ
و وِغْدَانٌ	
جذگ - بازگ و خروش	۱۲۴ وَعْغٌ
سازگاری - با یکدیگر همکاری	۱۲۵ وِوْفَاقٌ
کردن - موافقت و ضد نفاق	
همراهانِ صَدِيقٌ	۱۲۹ وِوْفَاقٌ
وارد شدن	۱۲۷ وِوْفُودٌ
حفظ و حِرَاسَتٌ	۱۲۸ وِوْقَايَةٌ
دوستی و مَحَبَتٌ	۱۲۹ وِوْلَاءٌ
زامداران . مفرد : وَالِيٌّ	۱۳۰ وِوْلَاةٌ
کودکان - نوزادان - بندگان .	۱۳۱ وِوْلَدَانٌ
مفرد : وِلْدَانٌ	

ولد ارشد - نخستین فرزند	۱۴۲ ولد بکر
حیران - شیفته	۱۴۳ ولهان = حاتم
شخص مورد اعتماد - واسطه	۱۴۴ ولیجه
طفل - نوزاد	۱۴۵ ولید
ضیافت - میهمانی و عروسی .	۱۴۶ ولیمه
جمع : ولائم	
برق - اندك درخشیدن برق	۱۴۷ ومیص
بدون انتشار	#
بسیار بخشنده - عطا کننده	۱۴۸ وهاب
درخشنده و تابان	۱۴۹ وهاج
زمین های پست . مفرد : وهده	۱۴۰ وهاد
ذلت و خواری - ضعف و سستی	۱۴۱ وهن هوان
بلیات - رسوائی ها - گرفتاریها	۱۴۲ ویلات
مفرد : ویله	

« ه »

هائِل - هَائِلَه = هول انگیز

هائِم ۲۴ سرگردان

هائِم هَائِل هَائِل (بارانی که پیاپی ببارد)

هائِه ۴ دایره ای نورانی که ماه را احاطه

میکند

هائِم ۵ خاموش - از شعله افتاده -

خشک شده - گیاه و درخت

خشک . جمع : هَوَامِد

ریزش کننده - بارنده

جهنم - دوزخ

هائِم ۶

هائِیه ۷



غبار پراکنده	هَبَاءٌ مَّنْشُورًا
وزیدن	هَبُوبٌ
سقوط کردن - پائین رفتن	هَبُوبٌ
فریاد شادی	هَتَافٌ
ندا	هَتَفٌ
دریدن	هَتَكَ
بی احترامی =	هَتَكَ حَرَمَتٌ
حمله ها - هجوم ها	هَجَمَاتٌ
خواب ( خوابیدن )	هَجُوعٌ
راهنمایان . مفرد : هَادِي	هَدَاةٌ
ضایع - بیهوده	هَدْرٌ
خراب کردن	هَدَمٌ
صدای کبوتر - نغمه ورقاء	هَدِيرٌ
منتهای پیری	هَرَمٌ

صدای وزش باد	۲۲ هزیر
گیاه خشکیده و شکسته	۲۳ هشیم
تپه ها - کوه ها ، مفرد : هَضْبَه	۲۴ هَضَاب
باریدن - ریزش پی در پی باران	۲۵ هَطُول
حزن و بی تابی ، جمع : هَمُومٌ	۲۶ هَمٌّ
اشخاص پست - پشته کوره	۲۷ هَمَج - هَرَان
اشاره کردن به چشم و ابرو -	۲۸ هَمَز
مسخره کردن و عیب جوئی	۲۹ هَمْزَه
غماز - عیب جو - سخن چین	۳۰ هَمْصُ
صوت خفی - صدای خفیف	۳۱ هَمْصَمَه
صداهای درهم و برهم	۳۲ هَمَاءُ
خوشگذرانی - معیشت باخوشی	۳۳ هَمِيثًا
گوارا باد - نوش جان	۳۴ هَوَان
زلّت - خواری	

شتابزدگی و سبکسری - حماقت <sup>۴۵</sup> هُوج

فتنه و فساد = هُوج و مَوج <sup>۴۶</sup>

وقار - آرامش - آهستگی - <sup>۴۷</sup> هُون # حَزَن

بردباری - حقیر و خرد

ترسیدن - حذر نمودن <sup>۴۸</sup> هَيْب و هَيْبَة

بیابان بیگران و بی آب <sup>۴۹</sup> هَيْمَاء

تشنه - سرگشته و شیفته - <sup>۵۰</sup> هَيْمَان

حیران

جاه و جلال - قدرت و سطوت <sup>۵۱</sup> هَيْمَنَة

# « می »

۱- یابس - یابسة = خشک

۲- یتیمه (دره یتیمه - جوهرة یتیمه) = (موانث

یتیم) - گوهر یا مروارید بی همتا

شهر مدینه

۳- یشرب

۴- ید

دست - قدرت . جمع : ایدی

جمع الجمع : ایادی

قلم

۵- یراعه

فرمان

۶- یرلیغ

آسانی - راحتی

۷- یسر

بیداری

۸- یقظة

(۲۱۹)

دریا

یَمِّ

برکت

و یَمِن

چشمه های آب . مفرد :

یَنَابِيعِ

یَنْبُوعِ

روز ملاقات و دیدار - روز

یَوْمِ التَّلَاقِ

قیامت (ص)